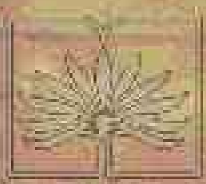
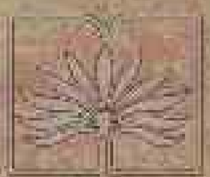


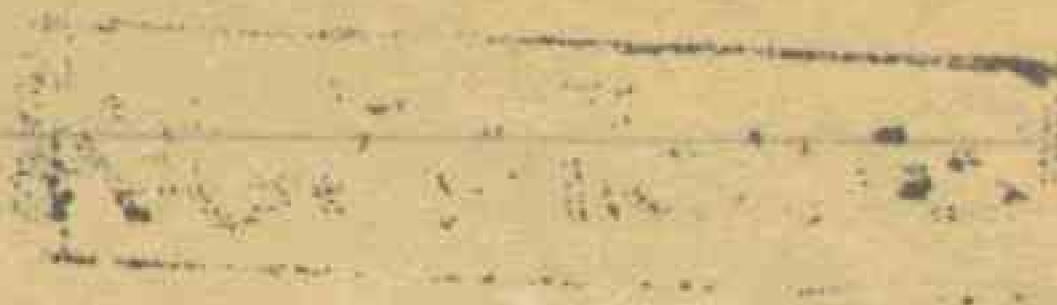




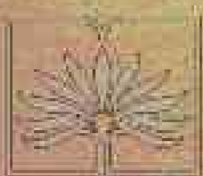












دوره تعلیمات ممتازیه

تربیت

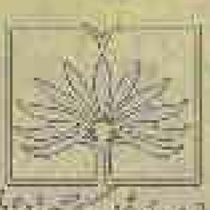


از تربیت بهره و قسمت ما را هم بدهید









(دورهٔ تعلیمات ممتازیّه)



جلد اوّل

(تربیت)

نگارش

خادم دولتخواه ملت پرست وطن دوست

مرتضی خان ممتاز الملک

چاپ اوّل

(طهران)

۱۳۱۸ ه ———— ۱۹۰۰ ع



هر جلدی از این کتاب که جز ممهر دستی مؤلف در ذیل این صفحه باشد تقلبست و توقیف خواهد شد



دیباچه

هوالله تعالی

حمد و ستایش یزدان پاکرا که پیکر انسانرا بنور دانش تابناک و از هر آلایش پاک فرمود و بر دیگر موجوداتش تشریف امتیاز بخشید و درود نامحدود برگزیده پیغمبران (محمد) کازل تا ابد نام اوست و بر آل طاهرینش باد **وبعد** چون در این دور مجید که پرتو انوار شمس علم و دانش از آفاق مملکت ایران طالع گشته و مدارس منظمه برای پیشرفت علوم و ترقیات نوبادگان وطن تشکیل و تأسیس شده و هر یک از ارباب فضل و کمال همم عالیه خویش برای سهولت و تربیت اطفال کتابها ترتیب فرمودند این بی بضاعت (**مرتضی ممتاز الملک**) نیز بشوق آمد که یک دوره رسائل سودمند فارسی که در خور هوش و سبک در بیان

دیباچه

اطفال باشد بطرز جدید بنگارد و عرضهٔ حضور محترم وزارت جلیلهٔ علوم و معارف و رؤسا و مؤسسین مدارس نماید (تا چه قبول افتد و چه در نظر آید) و این دوره کتب را دوره ممتازیه نام نهادم و چون محرک این خیال جمعی از مؤسسین محترم مدرسهٔ تربیت بودند باین جهت کتاب اول آن را بنام تربیت موسوم نمودم رجای واثق آن است که در محضر ارباب هنر رغبت قبول گیرد و بقلم انصاف در اصلاح عیوب آن بکوشند و در آغاز و انجام از حق جل و عز طلب توفیق و تأئید می نمایم

ب ج مرتضی ممتاز الملک





(دورهٔ تعلیمات ممتازیّه)

(کتاب اوّل)

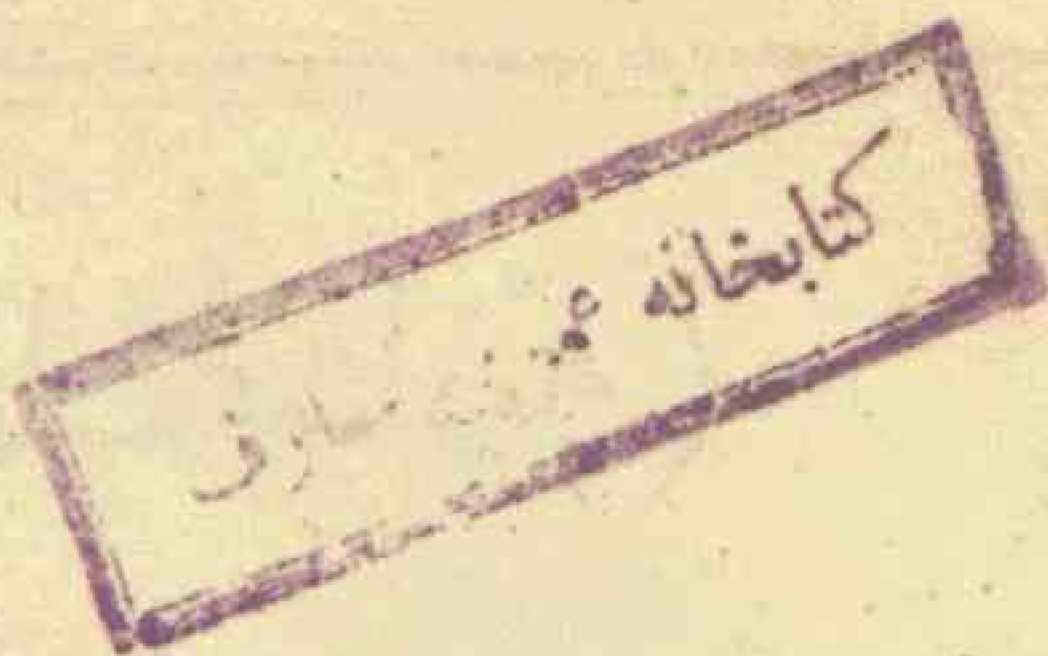
(تربیت)

(چاپ اوّل)

(طهران)

۱۳۱۸ هـ ۱۹۰۰ ع



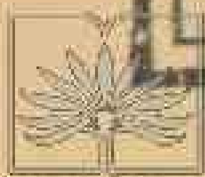




بسم الله الرحمن الرحیم

نصیحت باطفال

ای اطفال شیرین زبان وای بلبلان خوش الحان ای نور دیدگان وطن وای روشنی بخش دلهای حزن بشما میگویم ای عزیزانیکه تازه ترک آغوش مادر مهربان را گفته و میخواهید در جادهٔ عقل و شعور داخل شوید پس همینکه باین راه آمدید اوّل باید خداوند را که خالق و رازق شما است بشناسید و شناختن او ممکن نیست مگر به پیروی کردن فرمایشات حبیب و رسول امین او که پیغمبر شما و همهٔ عالمیان است یعنی محمّد مصطفی ص و امینان احکام پیغمبر و هدایت کنندگان بدین خدا و رسول یعنی جانشین و داماد او امیر المؤمنین علی مرتضی و یازده نفر فرزندش که اولاد امجاد آن دو



بزرگوار ارواحنالهم الفدا واقایان وپیشوایان ما هستند وبعد از
خدا ورسول وائمهٔ اطهار پدر ومادر را همیشه دوست ومحترم بدارید
وخوف خداوند متعال را در دل خود جای دهید واز آنهائیکه شما را
نصیحت پدرانه نموده وبراه حق هدایت میکنند فرار نکنید واقلاً
روزی دو مرتبه باین قلیل کلمات گویا باشید

(هزار مرتبه شکر ترا بجای آورم ای پروردگاریکه بمن چشم دادی
تا خوب وبد را از یکدیگر تمیز بدهم وگوش دادی تا نصایح پدران و
مادران ومعلمانرا شنیده ودر سینهٔ خود نگاه دارم وزبان دادی
تا همیشه بشکر نعمت های تو مشغول باشم پس ایخدائیکه این همه قدرت
ونعمت بمن دادهٔ قلبم را نیز در مهر ومحبت ومعرفت خودت تا زنده
هستم برقرار وروشن بدار ومرا از سرچشمهٔ خوشگوار علم یعنی دانائی
بچشان واز ظلمت نادانی نجات بده)

۲ — ایام هفته

یک هفته عبارت از هفت روز میباشد که اسامی آنها از اینقرار است

شنبه ، یکشنبه ، دوشنبه ، سه شنبه ، چهارشنبه ،
پنجشنبه ، جمعه ،

شنبه و یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه این شش روز روزهای کارکردن و درس خواندن و بمکتب رفتن است روز آخر هفته یعنی جمعه روز تعطیل از کار و راحت خود و عبادت کردن بخداوند است و آن شش روز دیگر مخصوص کار و درس است

سؤالات معلم

یک هفته چند روز دارد ؟ - ایام هفته را بشمارید ؟ - روزهای کار کدام است ؟ - در این شش روز چه باید کرد ؟ - اسم روز راحتی چیست ؟ - روز جمعه چه باید کرد ؟ - امروز چه روز است ؟ - دیروز چه روزی بود ؟ - فردا چه روزی خواهد بود ؟ - پس فردا چه روزی خواهد بود ؟

۳۰ - گل سرخ کوچک

حسین یک قلمه گل پیوندی در گلدانی کاشته و در اوّل بهار آن قلمه

درخت کوچکی شد پُر از غنچه‌های قرمز قشنگ هروقت که هوا خوب بود حسین
آن را توی درگاه او طاق میگذاشت وهمینکه ملاحظه میکرد سرمای
شب قدری زیاد شده است فوراً باُو طاق میبرد اتفاقاً



تصویر حسین است که از تنبلی خود بر خود ملامت میکند

یک شبی که هوا ملایم بود تنبلی نموده واین احتیاط را ازدست داد
فردا که ازخواب برخواست دید غنچه‌های گل از سرمای صبح تماماً پژمرده
شده اند حسین باچشمهای گریان بدرخت نگاه کرده باحالتی غمگین
میگفت . خداوندا چگونه میشود که از یک تنبلی مواظبت‌های من

ضایع شود و اینهمه زحماتم باندک سرمائی هدر رود مادرش که حالت او را مشاهده میکرد و گفته های او را می شنید جواب داد ای نور چشم من خدا کند این اتفاق کوچک که آنقدر ترا غمناک ساخته است وسیلهٔ خوش بختی تو در آینده باشد و این ترا سر مشقی شود و یاد بگیری که اگر بخواهی بعدها از هر عیبی پاک باشی باید همیشه مواظب گفتار و رفتار و کارهای خود بشوی

۴۰ ــ دوازده ماه سال قمری

سال بر دو نوع است یکی سال قمری و دیگری سال شمسی

سال قمری عبارت از سیصد و پنجاه و پنج روز میباشد که به دوازده ماه تقسیم شده است

محرّم الحرام . صفر المظفّر . ربیع الأوّل . ربیع الثّانی .....

جمادی الأوّل . جمادی الثانی . رجب المرجّب . شعبان المعظّم

رمضان المبارک . شوّال المکرّم . ذیقعدة الحرام . ذیحجّة الحرام



و هر ماهی بیست و نه یا سی شبانه روز دارد

سؤالات

یک سال چند ماه دارد ؟ — دوازده ماه سال را هم ببرید ؟ — اینما
چه ماهی است ؟ — پیش از این ماه چه ماهی بود ؟ — یک ماه چند روز
دارد ؟ — یک سال عبارت از چند روز میباشد ؟ — سال
بر چند نوع است ؟

۵ — میوهٔ خوش ظاهر

در اوایل بهار مادر حسن پسرش را روزی به تجریش خانهٔ دختر عمویش برد
باغچه در آنجا بود که از هر گونه سبزی در آن کاشته بودند حسن
ساعتی بعد از ورود چشمش در وسط باغچه بمیوهٔ درازی افتاد
که از گل انار قرمزتر بود از مشاهدهٔ آن پیش خود گفت
عجب میوهٔ قشنگ و خوش ترکیبی است که در هیچ باغی یافت
نخواهد شد و یقین دارم که لذتش نیز بهتر از رنگش خواهد بود
پس از آن نظر باطراف و جوانب خود انداخته چون کسی را
ندید آن میوه را چیده بنا کرد به جائیدن امایکدفعه دهانش آتش

گرفت آن را بدور انداخت واشک از دیدگانش جاری گردید

وچون سوزش دهان باین زودیها فرو نمی نشست فریاد وای



تصویر حسن است که فلفل سرخ خورده

ننه جان آی ننه جان برآورد مادرش سراسیمه دویده همین که

ازمطلب مطلع شد باو گفت

مگر نه همیشه ترا منع ونصیحت میکردم میوه را که نمی شناسی هرگز دست

نزن دیدی که چگونه بسزای خود رسیدی بازشکر کن که ازانه طبیبی

زیرا احتمال خطر جانی هم داشت پس بدان ای عزیز من این میوهٔ را که فلفل فرنگی نامند از انواع سبزیجات است ظاهرش خوش نماد فریبنده اما باطنش زهرآلود وسوزاننده است پس نباید از قشنگی ظاهر آن فریب خورده گرفتار اذیت وهلاکت شویم وهمین طور است حال خیلی از چیزها وبسیاری از آدمها

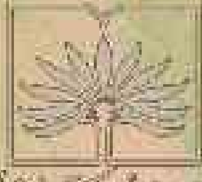
۶.— دوازده ماه سال شمسی

حَمَل . ثَور . جوزا . سَرطان . اَسَد . سُنبله . میزان . عقرب قَوس . جَدی . دَلو . حوت

وهر ماهی دارای سی یا سی ویک روز است ویکی سی ودو روز است که ماه جوزا باشد ویک سال شمسی عبارت از سیصد وشصت وپنج روز میباشد واول آن حمل است که عید نوروز باشد

سؤالات

سال شمسی چند ماه دارد ؟— دوازده ماه سال شمسی را بشمارید ؟— این ماه چه ماهی از سال شمسی است ؟— اسم ماه اول سال شمسی چیست



؟ – سال شمسی چند روز دارد ؟ – تفاوت سال شمسی با سال قمری چیست

؟ – عید نوروز چه روزی است ؟

۷ – غریق

احمد کوچولو که پسر یکنفر از رعایای تجریش است بچهٔ بود خیلی لج باز و خودسر که به شیطنت و بازی مایل تر از درس و مشق بود و همیشه محض بازیگوشی از راههای دور و دراز بمکتب میرفت امّا بعکس در بالا رفتن از درخت و خراب کردن لانه های گنجشک و دویدن و جست و خیز کردن زرنگ تر از سایر اطفال آنجا بود هر روز عصر با لباس پاره و دستهای خراشیده بخانه برمیگشت ولی یک بی احتیاطی و خودسری او را چنان گوشمالی داد که هیچوقت فراموش نخواهد کرد و آن اینست

در نزدیکی تجریش دهی است دربند و رودخانهٔ دارد که در فصل بهار آبش خیلی زیاد میشود روزی احمد کوچولو با چند نفر از رفقای خود که بزرگترین آنها محمّد بود بآنجا رفت بعد از نهار به کنار رودخانه آمده و اصرار کرد که بیائید همگی به آب زده و آنطرف برویم هرچه گفتند



که آب خیلی تند است و رفتنش خطر دارد قبول نکرد و شرط نمود به تنهائی

این کار را بکند بعد از آن شلوار و رختش را بالا زده و داخل آب شد

همینکه وسط رودخانه رسید آب زور آور شده او را با خود برد محمّد

که آنحال رفیق خود را دید بی اختیار خودش را در آب انداخت و

با زحمت زیاد باو رسید و بازویش را چسبید تا او را بکنار ببرد ولی چند

قدمی نرفته بود که آب ایندفعه هر دو را با خود برد محمّد با رنج بسیار بر خاسته

یکدستش را بسنگی که در رودخانه بود بند کرده و با دست دیگر رفیق بدبخت

خود را نگاه داشت تا وقتیکه چند نفر مرد از فریاد اطفال جمع شده هر

دو را بکنار آوردند

۸ ـ سال ـ سال معمولی

چنانچه گفته شد سال بر دو قسم است یکی سال قمری و دیگری سال

شمسی امّا چون سال شمسی در مملکت های دیگر معمول تر است ما نیز آنرا

مقدّم دانسته و میگوئیم

سال عبارت از زمانی است که کرهٔ زمین یک مرتبه دور آفتاب میگردد

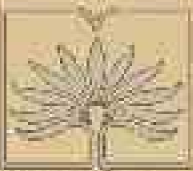
د سال معمولی سیصد و شصت و پنج روز دارد

سؤالات

سال چند قسم است ؟ — کدام سال در عالم معمول تر است ؟ — سال یعنی چه ؟ — سال معمولی دارای چند روز است ؟ — زمین در چند روز یک بار دور آفتاب میگردد ؟ — سالی چند مرتبه کرهٔ زمین آفتاب را دور میزند ؟

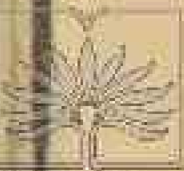
۰۹ — بقیهٔ قصهٔ غریق

بعد از انکه مردم احمد کوچولو را از آب بیرون آوردند مثل مرده بیهوش افتاد او را سر از زیر خوابانند تا آب ها از دهانش بیرون ریزد خوش بختانه یکنفر از آنها حکیمی را که آن روز به دربند آمده بود بزددی خبر کرد حکیم از دور که رفتار ان جمعیت را دید فریاد زد چه میکنید دست نگاه دارید که الآن از این معالجه شما بهلاکت خواهد رسید. بتعجیل خود را بر سر نعش احمد رسانده او را بیک پهلو روی زمین خواباند بطوریکه سرش بلند تر از پاهایش باشد و بنا کرد او را به تند تند مالیدن و یواش



یو اش مشت بموضع قلبش زدن تا خون در رگهایش مثل اوّل باز بگردش بیاید بعد از آن بمردم گفت کمی دورتر بایستند تا هوای بیشتر ببدنش برسد و بدهانش باد میدمید تا شُش هایش بحرکت بیاید در چند دقیقهٔ اوّل کارهای حکیم بنظر مردم بیفایده میآمد امّا او بکار خود مشغول بود و دست روی قلب احمد میگذاشت تا انکه یک دفعه فریاد برآورد که الحمد لله از خطر گذشت و همه دیدند که مرده بجنبش در آمد رفته رفته چشمهایش را باز نمود و آهی برکشید همینکه حالتش بهتر شد چند فنجان چای گرم باو داده و بعد سوار الاغی کرده بخانهٔ پدرش فرستادند پس از رفتن او طبیب رو بجمعیّت نموده گفت در چنین وقتها اوّل باید حکیم را خبر کرد و اگر طبیبی در آن نزدیکی نباشد همین طوریکه همگی دیدید من عمل کردم باید رفتار کنید و اگر هم بدن یک غریقی سرد شده باشد باز بکلّی مأیوس نشوید و هیچ وقت او را سرازیر نکنید زیرا که بدن انسان کاسه نیست که از وارونه کردن آبش خالی شود و بجای انکه باین شکل او را بهوش بیاورید بر خلاف خفه اش خواهید کرد

تصویر احمد کوچولوست که از آب درآورده‌اند



۱۰ـ سال کبیسه

هر چهار سال بچهار سال یک سال سیصد وشصت وشش روزه داریم که آنرا سال **کبیسه** نامند زیرا که زمین در سیصد وشصت و پنج روز وشش ساعت یکدوره آفتاب راطی میکند واین شش ساعت اضافه را هر چهار سال بچهار سال جمعکرده ویک روز به سال چهارم زیاد میکنند که سیصد وشصت وشش روز بشود

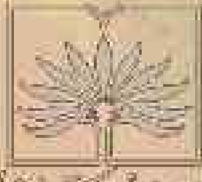
هر سی سال به سی سال راقرن گویند

هر صد سال به صد سال را مِأه یا عصر نامند

سؤالات

سال کبیسه چیست ؟ ـــ چند سال به چند سال را کبیسه گویند ؟ ـــ سال کبیسه چند روز دارد ؟ ـــ سال سیصد وشصت وشش روزه راچه نامند ؟ ـــ زمین در چند روز دور آفتاب راطی میکند ؟ ـــ شش ساعت زیادی سال راچه میکنند ؟ ـــ قرن یعنی چه ؟ ـــ هر چند سال بچند سال را مِأه یا عصر گویند ؟





۰۱۱ – دانهٔ گندم

دو نفر از اهل مازندران که بزیارت امام هشتم علیّ ابن موسی الرّضا رفته بودند بعد از برگشتن در یکی از منازل بین راه دانهٔ گندمی را پیدا کردند انکه جوان تر بود دانهٔ گندم را برداشته وگفت در حقیقت گندم بهترین نعمت ها و بافایده ترین حبوبات است افسوس که در مازندران باین سفیدی وخوبی پیدا نمیشود واین یک دانه هم بهیچ کار نمی آید وآنرا بدور انداخت . رفیقش که مردی بود کامل ونیک وبد دنیا را بسیار دیده بود دانهٔ گندم را برداشته ونگاهداشت . تا وقتیکه به مملکت خودشان رسیدند آنرا در زمین آفتابگیری کاشت وشب و روز در مواظبتش کوشید . تا سال اوّل حاصل آن یکدانه گندم به گنجایش یک انگشتانه شد . در سال دوّیم بقدر یک کاسه حاصل برداشت . سال سیّم چند دانه هم به هریک از رفقای خودش داد . وبعدها نیز نه تنها محصول زیادی برداشت بلکه به ابادکنندهٔ آن بلد معروف وسبب دولتمندی خود ودوستانش گردید .



آری کسانیکه از بردن رنج وکشیدن زحمت وتحمّل صبر در هر کاری دل سرد و مأیوس نشوند در آخر بطوریکه گفته شد عزّت و دولت و فائده خواهند برد

۱۲ ـ ساعت . دقیقه . ثانیه
تقسیم روز

یک شبانه روز به بیست وچهار ساعت تقسیم شده است وهر ساعتی هم به شصت دقیقه وهر دقیقهٔ به شصت ثانیه

ساعتهای بغلی و دیواری ومجلسی اسبابی هستند که وقت را مشخّص و ساعت روز را معیّن میکنند . ساعت از روی صفحه گردی بواسطهٔ دو عقربک که یکی کوچک و دیگری بزرگ است دیده وشناخته می شود عقربک بزرگ را دقیقه شمار گویند بجهة انکه در هر یک ساعت یک مرتبه دور آن صفحه گرد میگردد . وعقربک کوچک را ساعت شمار نامند زیرا که در یک شبانه وروز بیشتر از دو دفعه که هر دفعهٔ دوازده ساعت باشد دور آن صفحه نمیگردد . روز وشب نیز هر کدام را چند قسمت کرده اند مثلاً

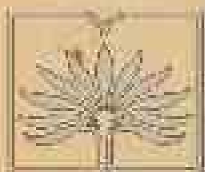
وسط روز را ظهر گویند. پیش از ظهر را صبح و بعد از ظهر را عصر نامند. همچنین وسط شب را نصف شب. و اوّل شب را مغرب و آخر شب را اذان صبح گویند.

بیرون آمدن آفتاب را طلوع نامند و فرو رفتنش را غروب گویند.

سؤالات

یک روز چند ساعت دارد؟ - یک ساعت چند دقیقه دارد؟ - یک دقیقه بچند ثانیه تقسیم شده است؟ - اسبابیکه تشخیص وقت را داده و ساعت روز را معین میکنند کدام است؟ - ساعت از چه شناخته میشود؟ - ساعت شمار چیست؟ - عقربک کوچک در یک روز چند مرتبه دور صفحهٔ ساعت میگردد؟ - عقربک بزرگ در هر یک ساعت چند مرتبه صفحه گرد را دور میزند؟ - روز و شب را بچند قسمت تقسیم کرده اند؟ - ظهر یعنی چه؟ - نصف شب کدام است؟ چه وقت را عصر گویند؟ - اوّل شب را چه مینامند

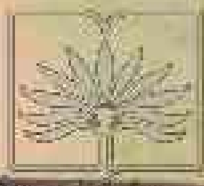




۱۳- گرگ و گوسفند

گوسفندان یکی از دهات در عصر یک روز تابستانی باکمال آسودگی در آغل خودشان جمع بودند وسگ های پاسبان همه خوابیده وچوپان نیز در گوشه با رفقای خود به نی زدن مشغول بود ناگهان گرگ گرسنه بانجا رفته واز شکاف در آنهارا تماشا میکرد گوسفند جوانی که بی تجربه بود وآنچنان زشت وشکلی بعمر خود ندیده بود نزدیک رفته وپرسید که از برای چه کار باینجا آمده گرگ حرامزاده جواب داد بجهة خوردن علف سبز وخرم آمده ام مگر تو

گرگ است که گوسفندرا دارد پاره میکند



نمیدانی که هیچ چیز لذتش بیشتر از چریدن در چمن پر از علف سبز گلدار و نوشیدن
از آبهای خوشگوار نیست و چون من این هر دو نعمت را در این سر
زمین بدست آورده ام در کمال خوشی زندگی کرده و آرزوی دیگری در
دل ندارم گوسفند نادان سؤال کرد ترا بخدا قسم آیا شما هیچوقت
گوشت حیوانات را نمی خورید گرگ جواب داد خیر بخدا من همیشه بجزئی
علف قناعت و رفع گرسنگی از خود میکنم گوسفند گفت حال که این طور است
من هم از این زندان بیرون آمده و به آزادی با تو برادروار زندگی و
چرا مینمایم بعد از آن در آغل را با کلهٔ خود باز نموده و همینکه بیرون آمد
آن حکیم قانع او را پاره پاره کرده و طعمهٔ خویش ساخت

پس ای دوستان کوچک من از این حکایت پند گیرید و همیشه بپرهیزید
و بگریزید از اشخاصیکه با سخنان چرب و نرم خود شان را راستگو و صادق
قلم مید هند و این گونه مردم را باید از کردار و اعمالشان شناخت نه از گفتار

۱۴ — چهار فصل



سال را از جهت گرما و سرما به چهار قسمت و بدین ترتیب تقسیم کرده اند

بهار، تابستان، پائیز، زمستان

مدت طول هر فصلی سه ماه میباشد

حمل. ثور. جوزا. سه ماه بهار است

سرطان. اسد. سنبله سه ماه تابستان است

میزان. عقرب: قوس سه ماه پائیز است

جدی. دلو. حوت سه ماه زمستان است

در بهار هوا خنک بوده نه زیاد گرم است و نه زیاد سرد و این فصل را فصل سبزه و گل نامند.

تابستان هوا بسیار گرم است و در این فصل گندم و سایر حبوبات را درو کنند

در پائیز گرما کمتر و سرما نیز شدتی ندارد و فصل میوه و خزان میباشد

زمستان هوا بسیار سرد بوده و زمین هیچ حاصلی نمیدهد گویا که طبیعت این فصل را برای استراحت خود انتخاب کرده است

سال و فصول چهارگانه از گردش کرهٔ زمین در دور آفتاب پیدا شده است

سئوالات

یک سال چند فصل دارد ؟ — طول هر فصلی چه قدر است ؟ — سه ماه بهار کدام است ؟ — سه ماه تابستانرا بشمارید ؟ — اسم ماههای پائیز چیست ؟ ماههای زمستان را چه مینامند ؟ — بهار چه فصلی است ؟ — در چه فصلی حبوباترا درو میکنند ؟ — فصل میوه و خزان کدام است ؟ — زمستان از برای چه کاری خوب است ؟ — فصل گذشته چه فصلی بود ؟ — فصل آینده چه فصلی است ؟ — امروز در چه فصلی هستیم ؟ — سال و فصول اربعه از چه پیدا شده است ؟

۱۵ — بلبل

شبی از شبهای ماه دویم فصل بهار طفل کوچکی اکبر نام با پدر خود در کوچه باغ امامزاده قاسم شمیران گردش میکردند که ناگهان از باغی صدای بلبلی به گوششان رسید اکبر گفت این مرغ عجب آواز خوبی دارد دلم میخواهد داخل باغ شده و صدای این پرنده خوش الحان را از نزدیک بشنوم پدرش جواب داد مشکل میدانم که تو به آرزوی خود برسی بجهة آنکه این مرغ را





که بلبل نامند پرنده‌ایست وحشی و همینکه ملتفت شد کسی بطرف او میرود فوراً
ساکت می شود .

اکبر پرسید پس چرا چنین پرنده که بواسطهٔ آوازهٔ خود ترجیح بر دیگران داده مثل جغد



تصویر اکبر و پدرش است که جغد را در بالای درخت به پدرش نشان میدهد

همیشه تنهائی را طالب بوده و دور از آبادی خواندگی میکند و حال انکه
باغچه خود ما پر از پرندهای بی مصرف میباشد ؟

پدرش جواب داد برای این است تا بما بفهماند که قرب و هنر و صنعت حقیقی
همیشه در پرده بوده و اگر کسی بخواهد از فواید آنها بهره مند گردد باید در جستجوی آن

سعی و کوشش کنند.

۱۰- مادّه - موجود - موجود مادّی
موجود مجرّد

هر چیز را که ما بتوانیم به بینیم یا دست بمالیم و یا بو بکنیم مادّه نامند.

چیزهائیکه هستی دارند **موجود** گویند چنانچه ملائکه و ارواح موجودند و نیز آدم و اسب و درخت جزو موجودات حساب میشوند

موجود مادّی موجودی است که از مادّه ترکیب شده و ما میتوانیم او را به بینیم و دست بروی آن بمالیم یا بو بکشیم مثل انکه آدم و اسب و درخت **موجودات مادّی** میباشند

موجود مجرّد موجودی است غیر مادّی که ما نه او را میتوانیم به بینیم و نه دست برویش بمالیم و نه بو بکنیم چنانچه ملائکه و ارواح تماماً **موجودات مجرّده** هستند.

موجودات مجرّده را **حقایق** گویند از انجمله ملائکه و ارواح جملگی حقایق هستند.

حقیقت مجرّده حقیقتی است که مقارن با مادّه نمی شود مانند ارواح و ملائکه که از آلایش مادّه منزّه اند ولی ارواح ما **حقایق مجرّده** نیستند زیرا که داخل در ابدان میگردند .

سؤالات

مادّه یعنی چه ؟ — چه چیز را موجود گویند ؟ — موجودات از چه قبیلند ؟ — موجود مادّی کدام است ؟ — موجود مجرّد چه موجودی است ؟ — موجودات مجرده کیستند و آنها را چه گویند ؟ حقیقت مجرّده چیست ؟ خدا و ملائکه را چرا حقائق مجرّده نامند ؟ — چرا ارواح ما حقایق مجرّده نیستند ؟ .

۱۷ — هستهٔ آلو بالو

دو برادر جعفر و صادق روزی از مادرشان هریک صد دینار پول سیاه گرفته و آلو بالو خریدند جعفر به صادق گفت بیا شرط کنیم هر کدام که سه دانه آلو بالو را باهسته فرو بردیم آلو بالوهای اندیگری هم از آن او باشد . صادق بیچاره قبول کرده و همینکه این کار را نمود صورتش فی الفور سرخ شده و بعد بنفش گشته و بزمین افتاد . مادرش سراسیمه به بالینش آمده مشغول مداوا شد و پدرش بسرعت



عقب حکیم رفت اما وقتیکه طبیب رسید صادق جانرا به جان آفرین تسلیم نمود

تصویر صادق است که هسته های آلو بالو خفه اش کرده است

بود . و از قراریکه حکیم میگفت یکی از هسته های آلو بالو در گلوی او گیر کرده و خفه اش کرده بود . از طرف دیگر جعفر از این کردهٔ خود و از مردن برادر بجدّی پشیمان و غمگین گردید که بسختی ناخوش شده و هیچ نمانده بود از این غصه بهلاکت رسد آری اطفالیکه خود سر بار آمده اند و گوش به پند پدر و مادر و نصیحت بزرگتر

از خود شان نمید هند همیشه به چنین بلاها دچار و مبتلا خواهند شد .

۱۸ - خدا

ذات مقدس خداوند تعالی از هر گونه آلایش مادی منزه میباشد .

خداوند خالق کل زمین و آسمانها و پروردگار جملهٔ موجودات بوده و ذاتش

لم یزل ولایزال است

خداوند را **لم یزل ولایزال** خوانند زیرا که ابتدائی نداشته

وانتهائی هم نخواهد داشت و نیز خالق کل شئ نامند بجهة آنکه زمین و آسمان

وهر چه در آنهاست از کتم عدم بعرصهٔ وجود آورده است

خداوند را **قادر متعال** نامند زیرا ذات مبارکش قادر است

به هر چیزیکه اراده فرماید و بزرگترین تکالیف ما نسبت بخالق خودمان

این است که اورا بشناسیم و بپرستیم و اطاعتش را بکنیم یعنی اوامرش را

بدون کم و زیاد بجا آورده و نواهیش را مرتکب نشویم .

و مذهب آن است که تکلیفات دینی ما را معین کرده ما را بسوی حق دلالت



می نماید .

سؤالات

خدا کیست ؟— چه چیز را خداوند خلق کرده است ؟— ذات خداوند را چه گویند ؟— چرا خداوند را لم یزل ولایزال خوانند ؟— خداوند را چرا قادر متعال نامند ؟— تکالیف ما نسبت بخداوند چه چیز است ؟— چیست که ما را بسوی حق دلالت میکند و تکلیف ما را معین مینماید ؟

۱۹— خواهر و برادر

اصغر و رقیه روزی در خانه تنها مانده بودند برادر به خواهر گفت بیا با هم در طاقها بگردیم و یک چیز خوردنی پیدا کرده بدزدیم و بخوریم . رقیه جواب داد اگر جائی باشد که هیچکس ما را نبیند با تو همراهی خواهم کرد . اصغر گفت بیا برویم آشپزخانه در آنجا کره و پنیر و عسل لذیذی سراغ دارم از هر کدام قدری بطوری برداریم که بعد ملتفت نشوند . رقیه جواب داد مگر نمیدانی همسایه که در بالاخانه میباشد و طاقش روبروی آشپزخانه است همیشه دم پنجره نشسته خیاطی میکند و یقیناً که ما را خواهد دید . اصغر گفت پس بیا برویم زیر زمین در آنجا پدرم انار و گلابی و سیب های خوب گذاشته است





وچون زیر زمین هم در گوشهٔ حیاط واقع وهم تاریک میباشد پرندهٔ مارا نخواهد دید. رقیه گفت که ای برادر عزیز من چرا به این خاطر جمعی میگوئی که هیچکس در آنجا مارا نخواهد دید مگر نمیدانی که در آسمان یک چشمی هست که ما را و تمام اعمال و رفتار ما را اگرچه در هزار ذرعی زیر زمین هم باشد می بیند؟

اصغر از شنیدن این کلام پریشان حال و دست پاچه شده و گفت حق داری خواهر جان تقصیر از من است که فراموش کرده بودم خداوند متعال همه چیز را می بیند و بر هر چیزی خبیر و بصیر است و هیچ کاری بر او پوشیده و پنهان نیست

۲۰ - ملائکه

ملائکه حقائقی هستند مجرّده و فنا ناپذیر و ملک در لغت بمعنی فرستاده و قاصد آید و در حقیقت آنها بمنزلهٔ فرستاده و قاصد های الهی اند.

هر چند که ملائکه از آلایش مادّه منزّه اند ولی تصویر آنها را مانند جوانهای خوش سیما می کشند و گویا باین شکل در زمانهای سابقه به انظار مردمان در آمده اند و نیز بالی به آنها میگذارند



اسرافیل . وعزرائیل . وجبرائیل . ومیکائیل .
اسامی ملائک مقرب الهی هستند حوری وغلمان ملائکه هستند
که خداوند آنهارا بجهة خدمتگذاری مؤمنین در بهشت خلق فرموده است
ونیز موافق کتابهای آسمانی بعضی ملائک هستند که مختص وجود انسانی
آفریده شده وآنهارا ملائک مستحفظه نامند وهمیشه مارا همراه ومواظب
اشخاص میباشند . همچنین علما میگویند هر شهری وهر مملکتی ملک مستحفظ
مخصوص دارد .

شیطان هم ملک مقرّبی بود که بواسطهٔ نافرمانیش مغضوب ومردود درگاه الهی گردید

سؤالات

ملائکه چیستند ؟ — ملک بچه معنی آید ؟ — ملائکه را بچه صورتی درمی آورند ؟ — چرا بال بملائکه قرار میدهند ؟ — اسماء ملائک مقرب کدام است ؟ — حوری وغلمان برای چه خلق شده اند ؟ — کتابهای آسمانی در آفرینش ملائک مقربه چه مینویسند ؟ — علما در باب ملائکه چه گفته اند ؟ — شیطان کیست وچطور شد

٢١ — بهترین گل ها

روزی جعفر در باغچه خودشان مقابل گل سرخی ایستاده و از خواهرانش که پهلوی او بودند پرسید آیا هیچ گلی بهتر از گل سرخ پیدا میشود یا نه ؟ . روشنک جوابداد داداش جان خودت انصاف بده این گلهای مریمیکه دور تادور



تصویر جعفر است که به گل سرخ تماشا میکند

باغچه هستند آیا پست تر از گل سرخ میباشند . من این هر دو گل را بهترین گلها دانسته و هیچ گلی را با این نمیتوان نسبت داد . خدیجه کوچولو گفت شما را بخدا آیا میتوان از این بنفشه ها صرف نظر نمود به بینید چه قدر با طراوت و خرم بوده

وبهار گذشته چه فائده ها از آنها بردیم.

مادرشان که صحبتهای ایشان را گوش میداد جواب داد. ای عزیزان من این سه گلی که صفای آنها شما را فریفته علامت سه صفت نیک میباشند بنفشه آبی رنگ علامت سادگی است. مریم سفید علامت پاکدامنی وآیا این گل سرخ بشما نمیگوید که قلبتان همیشه پرستش خالق کل و دوست داشتن نوع خود و هر چیز خوبی مایل بوده و در سوز و گداز است؟ زیرا که همین میل واحد صفت حقیقی انسان میباشد.

پس ای نور چشمان من این را در سینه خودتان محفوظ دارید که بهترین کلهای طفولیت ستایش پروردگار و محبت به نوع خود و سادگی و پاکدامنی است

۲۲- انسان - انسان کامل عیار

انسان موجودی است که مقارن با ماده بوده و از دو چیز ترکیب یافته است یکی روح است که موجود فنا ناپذیر بوده و دیگری بدن است که قسمت مادی وجود او میباشد.



انسان دارای قوای عدیده است که از آنجمله چهار قوهٔ اصلی آن از این قرار است



اوّل **عقل** که هر چیز را بما می فهماند دوّیم **حسّ** که شادی و غصه را برما محسوس میدارد سیّم **میل** که ما را به ارتکاب اعمال نیک و بد مجبور ساخته یا از آنها منصرف میدارد چهارم **حافظه** که تمام وقایع گذشته را در خاطر ضبط میکند . و این قوا بواسطهٔ تحصیل علوم وسعت یافته و تکمیل میشوند و تحصیل است که انسان را کامل و عاقل و نیک طینت و پاکدامن میسازد

انسان کامل عیار کسی را گویند که در کسب علوم و تحصیل فنون سالها رنج برده و زحمت کشیده و حق را از باطل تمیز داده اوامر پروردگار را بجای آورده و از نواهی پرهیز داشته است .

سؤالات

انسان کیست و از چه ترکیب یافته است ؟ — روح چیست ؟ — انسان چند قوه اصلی دارد ؟ — قوای اصلی انسان کدام است ؟ — عقل یعنی چه ؟ — حس چه چیز است ؟ — میل بچه کار آید ؟ — حافظه از برای چه خوب است ؟ — قوای اصلی را از چه میتوان تکمیل کرد ؟ — انسان کامل عیار که را گویند ؟ —



۲۳. ـ هُلُو

یکنفر دهقانی روزی بشهر آمده بود در مراجعت بمنزلش پنج دانه هلو برای اطفالش سوغات برد بچه‌ها که چنین میوهٔ را در ده خود هرگز ندیده بودند متعجب شده و از مشاهدهٔ آنها که قرمز رنگ بود و پوست آنها کُرک نرمی داشت بی نهایت مسرور و خوشوقت گردیدند دهقان چهار دانهٔ آنرا میان چهار طفلش تقسیم کرده و یک دانه هم بمادرشان داد

شب همینکه بچه‌ها خواستند بخوابند پدرشان مزه و طعم آن هلوها را از آنها سؤال نمود انکه از همه بزرگتر بود گفت باباجان هلو بواسطهٔ طعم ملایم دهان مضی که دارد بسیار لذیذ است و من هستهٔ هلوی خود را پنهان کردم تا در فصل آن کشته و درختی از آن ببار آید

پدر گفت آفرین بر تو که بطور عاقلانه چنانچه لازمهٔ هر فلاحی است مآل اندیشی نمودی

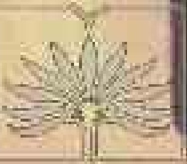
انکه کوچکتر از همه بود گفت من مال خودم را فوراً خورده و هسته‌اش را هم بدور انداختم بلکه ننه جانم نیز نصف هلوی خودش را بمن داد و انقدر لذیذ بود که بمحض انکه در دهان میگذاشتی آب می شد



پدر گفت این از روی کمال بی احتیاطی بوده است داگرچه بنظر به تقاضای
سن خود رفتار کردهٔ امّا بعد ها ملتفت و مواظب اعمال خود بوده و هیچوقت
طریقهٔ احتیاط را از دست ندهی تا دچار سختی و گرفتار بدبختی نگردی

۲۴ـ پیغمبر ـ امام

پیغمبر کسی است که واسطه مابین خالق و مخلوق است و احکام الهی را
از خالق به خلق رساند و شرافت بر جملهٔ مخلوقات دارد واز گذشته و
آینده خبیر است و بر تمام افعال و اعمال آگاه و بصیر واوست دارای
معجزه واز جملهٔ ضروریّات مذهب اثنا عشری است که از اوّل دنیا تا کنون
یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر آمده اند و ایشان را نبی گویند نخستین
آدم ابوالبشر و آخرین ایشان حضرت ختمی مآب ابوالقاسم محمّد ابن
عبدالله صلّی الله علیه و آله است (که اوست خاتم پیغمبران و دین او
ناسخ تمام ادیان است)
از جملهٔ پیغمبران پنج نفر را نبیّ مُرسل گویند و ایشان حضرت نوح نجی الله
و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و



محمد حبیب الله (ص) میباشند

اوصیا و خلفاء حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی (ص) را امام مانند و ایشان

دوازده نفرند اوّل حضرت اسد الله الغالب علیّ ابن ابیطالب و

آخرین آنها حضرت حجّة ابن الحسن امام عصر و صاحب زمان عجّل الله

فرجه که از انظار مردمان غائب شده و ظهور آنحضرت را وعده داده اند.

سؤالات

پیغمبر کی است و دارای چه میباشد ؟ - ضروریات مذهب اثنا عشری چه چیز است ؟ - تا بحال چند پیغمبر آمده و انها را چگونه نامند ؟ - اول پیغمبران که بوده و آخرین آنها کدام است ؟ - نبیّ مرسل چند نفر است بشمارید ؟ - وصیّ حضرت ختمی مآب را چه نام است ؟ - امام چند نفرند و اوّل آنها که باشد ؟ - اسم امام دوازدهم چیست و چه شده است

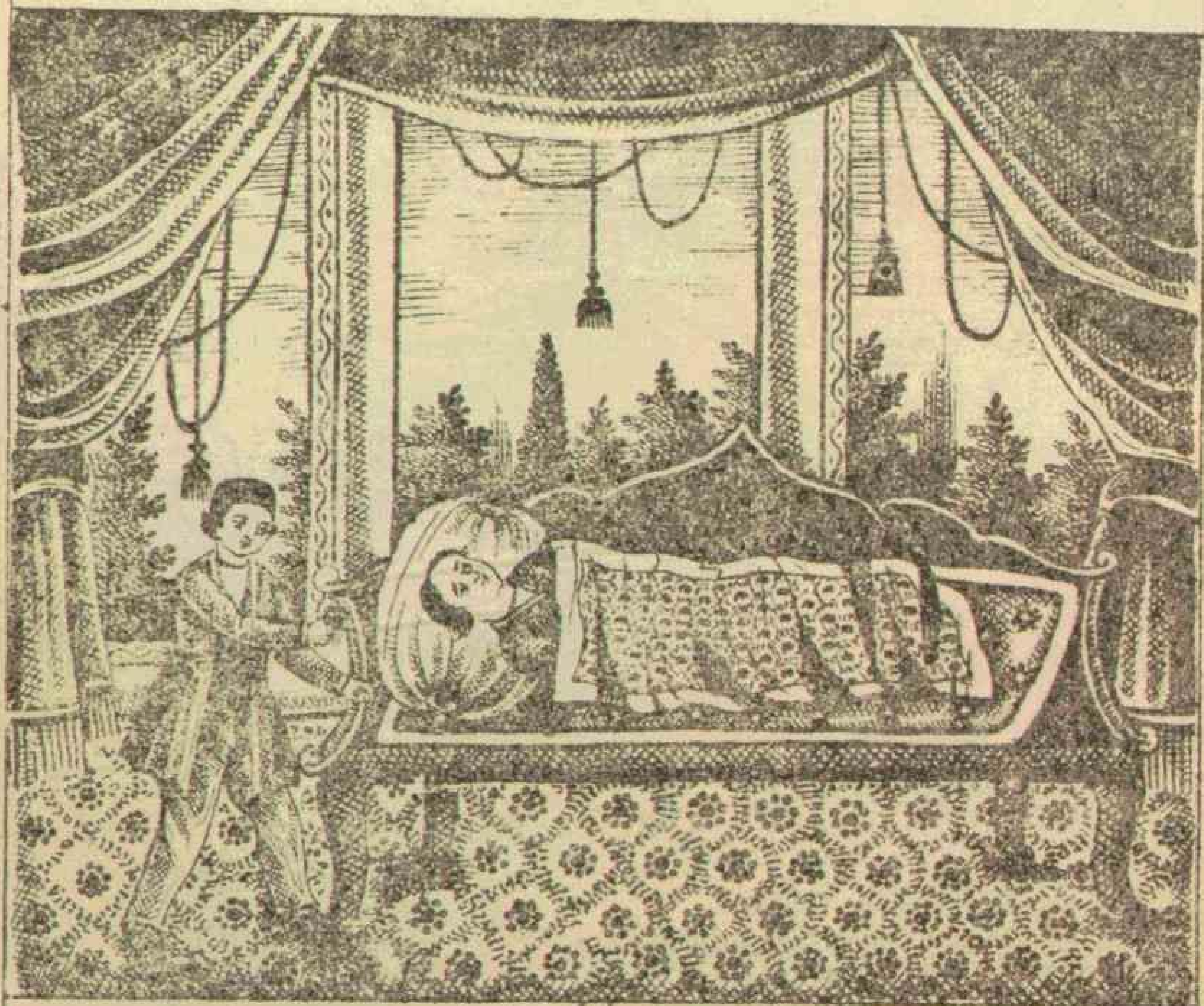
۲۵ - بقیّهٔ قصّهٔ هلو

پسر دوّمی آن شخص دهقان جواب داد من هسته را که برادر کوچکم دور انداخته بود برداشته و مغزش را که بخوبی یک مغز گردو بود خورده و هلوی خود را به مبلغی به یکی از رفقایم فروختم و از قیمت آن هر وقت که بشهر بروم میتوانم دوازده دانه بخرم



پدر گفت این از روی کمال احتیاط است و نسبت بحال یک طفل از احتیاط هم تجاوز کرده است و خدا بکند که تو بعدها کاسب کار نشوی

بعد آزان از پسر سیمی پرسید قاسم پس تو هلوی خودرا چه کردی . قاسم



تخت خواب پسر روی آن خوابیده و پسر دیگر یک دانه هلو باو میدهد

باکمال صداقت جوابداد که من هلوی خودرا بردم برای علی پسر همسایه مان که تب دار است و چون او نمیخواست بگیرد آهسته بپهلوی رخت خوابش گذاشته و بیرون آمدم

پدر گفت بسیار خوب حال بگوئید به بینم کدام یک هلوی خودرا بمصرف



بهتر رسانیده اند همگی یک مرتبه فریاد بر آورند که قاسم خوب کاری کرده است قاسم از تعریف آنها سکوت اختیار کرده و مادرش با دیده پر از اشک آن طفل را چون جان شیرین در آغوش گرفت .

۴۰ - موالید ثلاث

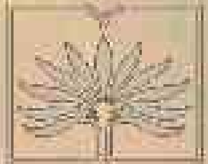
جمیع اشیائیکه خداوند متعال خلق فرموده است در اصطلاح علمی عالم خلقت یا عالم طبیعت گویند تعریف و توصیف تمام موجودات ارضی در کتابی است که تاریخ طبیعیش نامند و هر کس که از آن کتاب اطلاع کامل داشته باشد طبیعی دانش خوانند

مخلوقات موجوده را در سه طبقه معظم مرتب ساخته که آنها را **موالید ثلاث** یا سه جنس طبیعت نامند و از این قرار است

جنس حیوانی جنس نباتی و جنس جمادی

جنس حیوانی مشتمل بر انسان و حیوانات است جنس نباتی از اشجار و جمله گیاهها گفتگو میکند و جنس جمادی از چگونگی زمین و آب و سنگ و فلزات شرح میدهد که عمده آنها آهن و سرب و مس و طلا و نقره و زیبق باشد

جنگل و آدم لخت که پشت بدرخت داده است



سؤالات

کلیهٔ موجودات را چه گویند ؟ — طبیعی دان یعنی چه ؟ — موجودات به چند طبقه منقسم شده است ؟ — آنها را بچه اسمی نامند ؟ — سه طبقهٔ موجودات را اسم ببرید ؟ — جنس حیوانی چیست ؟ — جنس نباتی از چه گفتگو میکند ؟ — جنس جمادی از چه تعریف مینماید ؟ — اسب و شتر از چه جنس است ؟ — گلابی و سیب و زرد آلو در کدام یک از طبقات سه گانه است ؟ — طلا و نقره جزو چه جنسی میباشد ؟

۲۷ — نعل اسب

مردی دهقانی روزی با پسر خود بشهر می آمد در بین راه دیدند نعل اسبی روی زمین افتاده پدر گفت این نعل را بردار که بکار خواهد خورد پسر جواب داد من آنقدر پست فطرت نیستم که برای نعل اسبی خم شوم پدر هیچ نگفت و نعل را خود برداشت همینکه بشهر رسید آن نعل را به میوه فروشی داده و قدری گیلاس خرید در مراجعت چون هوا بسیار گرم بود عطش بر پسر مستولی شد و به هر طرف که چشم انداخت سایهٔ درخت و آب روانی نیافت پدر ملتفت حالتش گشته یک دانه گیلاس را مخفیانه بزمین انداخت فوراً پسر چشمش

بدانهٔ گیلاس افتاده خم شده او را برداشت و خورد مجدداً یکدانه دیگر انداخت
باز او خم گشته و برداشت بهمین منوال تمام گیلاس ها را دانه دانه انداخته



جادّه و دهقان و پسر که دارد از روی زمین گیلاس ها برمیدارد

و پسر متدرجاً آنها را برمیداشت همینکه بدانهٔ اخری رسید پدر رویش را بطرف
او کرده و گفت ای جان من اگر یک دفعه خم شده بودی و نعل اسب را بر
میداشتی اکنون برای جمع کردن این دانه ها این همه روی زمین خم نمی شدی

۲۸ — حواس پنجگانه و اعضای آنها

هر نیک و بدی که بر ما وارد آید شناسائی آن را احساس نامیم

انسان وحیوانات دارای پنج حس میباشند که آنها را حواس خمسه گویند از این قرار

دیدن بینائی یا قوهٔ باصره شنیدن شنوائی یا قوهٔ سامعه بوئیدن یا قوهٔ شامه چشیدن یا قوهٔ ذائقه و دست مالیدن یا قوهٔ لامسه

از دیدن شکل و رنگ هر شیئی را تمیز میدهیم از شنیدن اصوات و صداها را می‌شنویم از بو کردن تیز روایح را میدهیم از چشیدن طعم مأکولات و مشروبات را تشخیص داده و از دست مالیدن احساس زبری و نرمی ولطافت و سختی و سردی و گرمی هر شیئی را مینمائیم

اعضا جمع عضو است و عضو کلمه ایست که بمعنی آلت آید و آلت جزئی از اجزای بدن است که دارای یکی از اعمال لازمهٔ زندگانی است و آلات حواس مذکوره اجزای بدن ما هستند که محسوسات بواسطهٔ آنها ادراک شود چنانچه چشم ها آلات یا اعضای باصره

وگوشها الآت سامعه وبینی آلت شامه وزبان ودهان الآت ذائقه ودستها الآت مخصوصهٔ قوهٔ لامسه است وسایر اعضا نیز این قوه را دارا هستند

سؤالات

حسّ یعنی چه ؟ — هر شخصی چند حسّ دارد ؟ — پنج حس را بشمارید ؟ — از دیدن چه چیز را تمیز میدهیم ؟ — شنیدن بچه کار آید ؟ — بوکردن برای چیست ؟ — از چشیدن چه می فهمیم ؟ — دست مالیدن برای چه خوب است ؟ — عضو بچه معنی آید ؟ — آلت چه چیز است ؟ — آلات حواس خمسه بچه کار بخورند ؟ — آلات باصره کدام است ؟ — آلات سامعه و شامه و ذائقه را اسم ببرید ؟ — دستها آلات کدام قوه اند ؟ — جز دستها اعضای دیگر نیز دارای قوهٔ لامسه هستند یا نه ؟

۲۹. — نازک نارنجی

اسدالله خان که طفل نه ساله است بدرجهٔ نازک نارنجی وعزیز الوجود است که اگر شپشی اورا بگزد باید تمام لباسش را بکنده وآن را پیدا کرده ومیل دارد که با تفنگ دولول آن شپش را بکشد



واویلا واه مصیبتا ارا وقتیکه چاقوئی دستش را کمی بریده وقطره خونی از زخم آن

بیرون آمده فوراً بنا میکند به فریاد زدن که آه امان دخیل به فریادم رسید ای خداجان ای ننه جان باباجان عموجان داداش جان گلباجی جان الآن می میرم فکری بکنید دیگر خون در بدنم باقی نماند و در این اثنا رنگش پریده لرزه باندامش افتاده گریه و ناله کنان سرش گیج خورده بزمین می افتد خداوندا چه چاره کنیم زود بروند حکیم بیاورند جرّاح را خبر کنند امّا چه فائده بیچاره اسد الله خان مُشرف بموت است پس اقلّاً آب تربتش بدهید چانه اشرا ببندید عماری حاضر کنید ببرید دفنش کنید و روی سنگ لحدش این را بکنید

(قبر مرحوم اسد الله خان نازک نارنجی که از خراشی رحلت نمود)

امّا عجب والحمد لله که این بیچاره نمرد زیرا که می بینیم ساعتی بعد در کمال صحت و سلامت میخندد و میخورد و بازی میکند پس معلوم شد که این همه های و هوی بیخود بوده است بجهة آنکه از روزیکه این آقای اسد الله خان به دنیا تشریف آورده اند تا بحال که نه سال دارند اقلّاً صد مرتبه مرده و باز زنده شده اند مثلاً یک مرتبه آب بگلویش جسته و مرحوم شد دفعهٔ دیگر یک اثر از هم باز بهایش

گوشش را کشیده و آن بیچاره برحمت خدا رفت و در ماه گذشته چهار مرتبه مرده و دوباره زنده شد یکدفعه از سوختن انگشت دفعهٔ دویم خار بدستش فرو رفته بود سیم پایش بسنگ خورده بود و چهارم. از روی صندلی برزمین افتاد باوجود این هنوز در کمال تندرستی و بشاشی است

بیچاره پدر و مادرش از چنین طبیعت لوس و نازک نارنجی او بستوه آمده و آنچه میکنند فائده نمی بخشد و نمیدانند بچه وسیله قوت قلب باو بایدداد تا بعد از آن دیگر طرف مضحکه و سرزنش مردم واقع نشود .

۳۰ — بدن انسان

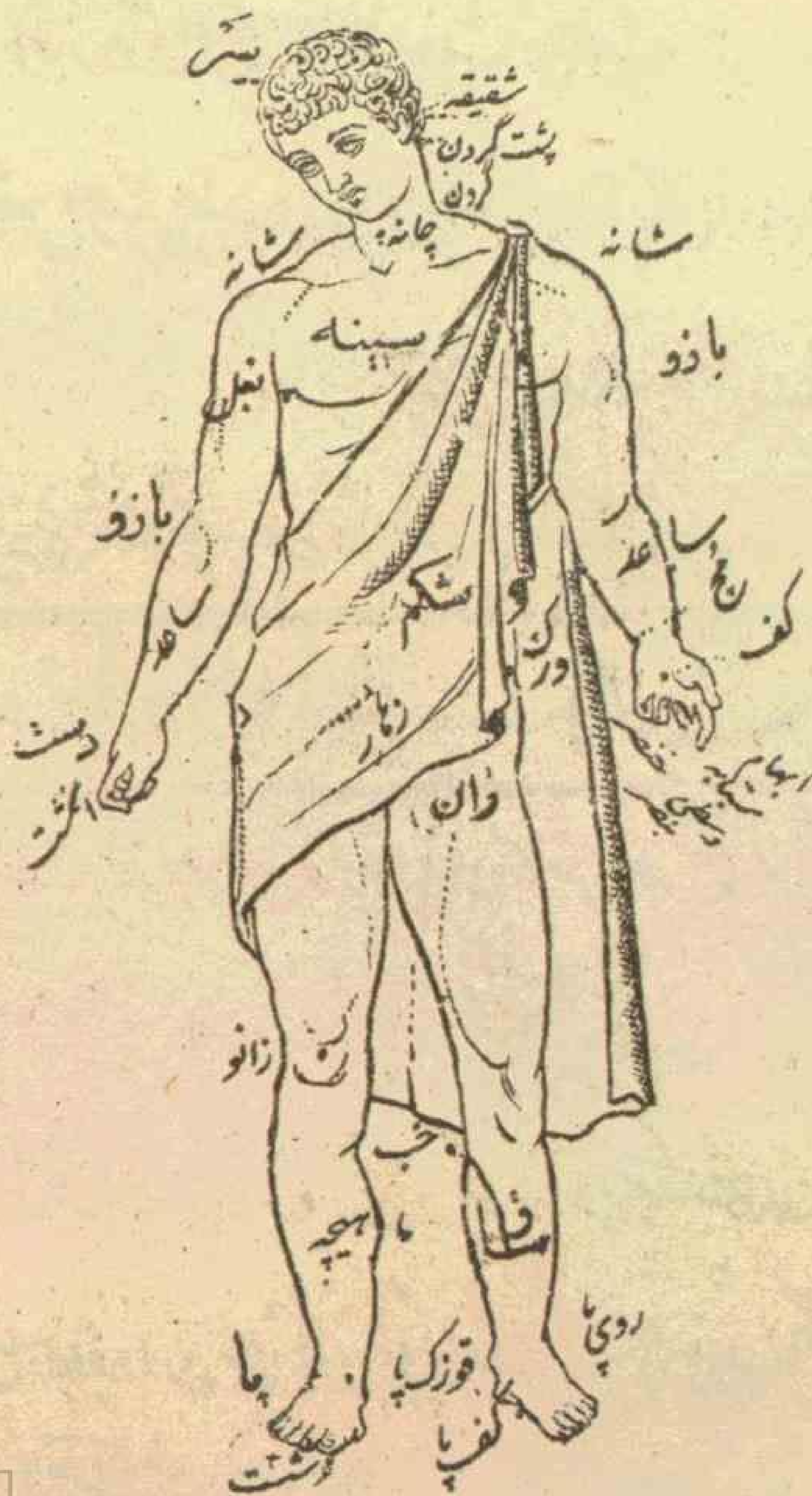
بدن انسانرا به سه قسمت عمده فرض کرده اند سر و تنوره بدن و اعضا

سر مرکب است از کله که آنرا کاسهٔ سر یا جمجمه گویند و پوشیده از موست و شقیقه ها و پیشانی و ابروان و چشمان و گوشها و جبین یا گونه ها و دماغ و دهان و زنخ

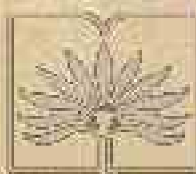


اجزای اصلیهٔ دهن لبهای پائین و بالا و فک اعلا و فک اسفل که انتها

ازدواره نیز گویند و دندان ها و لثه ها و جوف دهان و لهاة یا (ملاذه) میباشد



هیکل ظاهری انسان

جلو سر را صورت یا چهره گویند و مجموعهٔ هیأت و اجزای صورت را سیما یا قیافه و یا عارض صورت نامند دست ها و پاها را اعضا گویند دست ها چون در بالای بدن واقع است اعضای علیا گویند و پاها چون در پائین بدن است اعضای سفلا گویند

اجزای اصلیهٔ دست بازو است که از شانه تا آرنج میباشد و ساعد که از آرنج تا مُچ دست است و مُچ دست و کف دست و انگشتان که هر دستی پنج انگشت دارد **ابهام سبّابه وسطی خنصر و بنصر**

و دست چون بسته باشد مُشت نامند.

پاها مرکب است از ران و زانو و ماهیچه و خود پا که اجزای اصلیش ساق و پاشنه و روی پا و کف آن باشد و هر یک از پاها نیز دارای پنج انگشت است

تنورهٔ بدن که قسمتی از بدن است از گردن تا اول ران یا کفل بوده و مشتمل برگردن و شانه ها و پشت و کمر میباشد و سر و گردن و شانه ها را من حیث المجموع نیم تنه نیز میگویند.

سؤالات



بدن انسان چند قسمت است ؟ - سر کدام است و از چه ترکیب یافته است ؟ - ترکیبات سر را اسم ببرید و نشان بدهید ؟ - اجزای اصلیهٔ دهن کدامند ؟ - صورت بچه گویند ؟ - اجزای صورت را چگونه نامند ؟ - چرا دست ها را اعضای علیا و پاها را اعضای سفلی گویند ؟ - اجزای اصلیه دست کدام است ؟ - پنج انگشت دست را چه نامند ؟ - پاها از چه ترکیب یافته است ؟ - اجزای اصلیهٔ پاها چیست ؟ - تنورهٔ بدن چه چیز است و مشتمل بر چه میباشد ؟ - نیم تنه به چه چیز میگویند

۳۱ - انعکاس صدا

جعفر کوچولو روزی در میان چمنزاری بنا کرد به صدا کردن که ((های های))

فوراً از میان درخت هائیکه در آن نزدیکی بود صدا بر آمد که ((های های)).

طفل متعجب شده فریاد بر آورد که (کی هستی آهای) صدا بدون تأمل جواب داد

(کی هستی آهای) جعفر دید هر چه میگوید همانرا بعینه جواب می شنود و نیدانست

که همان صدای خودش است منعکس می شود باز فریاد کرد (عجب طفلک احمقی هستی)

دوباره همین صدا و کلمات را از پشت درخت شنید

جعفر از شنیدن این صدا و قاتش تلخ و خیلی متغیر شد و بنا کرد به فحش دادن و دشنام

گفتن باز انعکاس صدا تمامی آنها را بدون کم و زیاد بخود او بر گردانید جعفر بخیال

آنکه طفلی در آنجا مخفی است و جواب باو میدهد بنا کرد عقب او گردیدن و جستجو

کردن چون هرچه تجسس کرد کسی را ندید دوان دوان بخانه رفته و شکایت پیش مادر برد

که طفلک شروری میان درختها پنهان شده و مرا دشنام میدهد مادرش گفت

بارک الله مرحبا آفرین که مشت خود را باز کردی و خوب رسوا شدی زیرا که تو

جز گفته های خود چیز دیگر نشنیده و همانطوریکه عکس صورت خود را در آب می

بینی اکنون نیز عکس صدای خودت را از میان اشجار شنیده و اگر سخنان خوب

و مربوط گفته بودی بلاشک جواب خوب و مربوط می شنیدی پس مادر

جان باید از این واقعه پند گیری و بدانی که تقاضای روزگار همیشه بدین وضع

است چنانچه رفتار و سلوک دیگران با ما مطابق رفتار ما با آنها خواهد بود

که هرگاه با مردم با ادب و صداقت رفتار کنیم آنان نیز در باره ما همین قسم باشند

اما اگر نسبت بامثال و اقران خود بیحیا و بی ادب باشیم نباید از آنها متوقع

باشیم که بهتر از آنکه در حق آنها رفتار کردیم با ما رفتار کنند

۰۳۲ - استخوانها و جسد انسان

سخت ترین اجزای بدن را استخوان نامند که باشکال مختلفه میباشند و جسد

که در حقیقت بمنزله ستون و تکیه گاه بدن است عبارت است از جمله استخوانهائی

که بیک دیگر متصل شده و هیکل آن را تشکیل داده اند .

استخوان کله
استخوان پیشانی
کاسه چشم
استخوان شقیقه
فک اعلا
فک
(۳۳ مهره یا فقره) ستون فقرات
فک اسفل
ترقوه
مشط الکتف
دنده
(هر طرفی ۱۲ دنده دارد)
استخوان بازو
زند اعلی
فقرات
زند اسفل
المفاصل
عجزه
استخوان مچ
حوضه
۸ استخوان
۵ استخوان
حرقفه
استخوان کف
استخوان کبری
استخوان وسطی
استخوان صغری
استخوان ران
عصعص
استخوان مچ
استخوان
استخوان انگشتان
(۱۴ استخوان)
رضفه
استخوان ساق
یا قلم پا
قصبه صغری ظنبوب
ظنبوب
استخوان روی پا
(۷ استخوان)
مشط القدم
(۵ استخوان)
استخوان قوزک
استخوانهای انگشتان
(۱۴ استخوان)

جسد استخوانی یا اسکلت انسان

قسمت اصلی جد ستون **فقرات** است که مهره‌های پشت میباشد و

این هیأت از استخوانهای کوچکی فراهم آمده که هر یک از آنها را **مهره**

یا **فقره** گویند و جمله فقرات بیکدیگر متصلند بنوعیکه ستون فقرات کمال استحکام را

دارد و بهر طرف میتوانند خم شد و حرکت نمود بعلاوه تمام فقرات مجوف بوده

و مجموعاً مجرائی دارند که دارای مادهٔ سفیدی است که **مغز یا نخاع**

مینامند.

دنده‌ها به ستون فقرات متصلند و آنها استخوانهای پهنی هستند بشکل قوسی که

فضای سینه را احاطه کرده اند و عدهٔ آنها در هر طرف دوازده میباشد و از

جلو به استخوان پهنی که بالای سینه است وصل میشوند که از استخوان **قص**

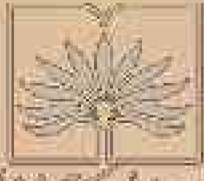
گویند شانه‌ها دو استخوان پهن است یکی سمت راست و دیگری سمت چپ

بازو و ران هر کدام یک استخوان هستند ولی ساعد و ماهیچه و ساق پا هر

یک دو استخوان دارند.

هر محلیکه یکی از مواضع بدن تاه میشود **مفصل** نامند و مفصل زانو استخوان

کوچکی دارد که در جلو واقع و موسوم به **رضفه** است و بان استحکام یافته است



تمام استخوانها پوشیده از **عضلات** هستند یعنی ماهیچه‌ها که هیکل بدن انسانیرا تکمیل نموده و گوشت بدن عبارت از همانهاست و خود بدن پوشیده از پوست است و طبقهٔ اول آن را **بشره** گویند.

سئوالات

استخوان چیست ؟ — آیا استخوانها بیک ترکیبند ؟ — استخوانها چه شکلی ترکیب میدهند ؟ — قسمت اصلی جسد کدام است ؟ — ستون فقرات از چه تشکیل یافته و چگونه محکم شده است ؟ — فقرات چه مادّه در جوف خود دارند ؟ — چه استخوانی بستون فقرات اتّصال دارد و بچه ترکیب هستند ؟ — چند دنده در هر طرف داریم و از جلو بکدام استخوان وصل شده اند ؟ — شانه چند استخوان دارد ؟ — سایر اعضا هر کدام چند استخوان دارند ؟ — محل ها شدن مواضع بدن را چه می نامند ؟ — استخوان مفصل زانو در کجا واقع و آنرا چه گویند ؟ — استخوانها از چه پوشیده شده است ؟ — بدن پوشیده از چیست و طبقهٔ اول آنرا چه می نامند

۳۳ — حبّ فرزندی

یکی از سلاطین عجم شبی پاسبان خود را آواز کرده و چون جوابی نشنید خود بیرون آمده دید مشیخدمتی را پشت در خفته یافت خواست که بیدارش کند گوشهٔ کاغذیرا دید که از جیبش بیرون آمده است او را در آورده و خواند کاغذی بود که مادرش باو نوشته و اظهار رضامندی کرده بود که از مواجبش برای خرجی و رفع پریشانی

او فرستاده بود و در آخر آن کاغذ باین مضمون در حق فرزند خود دعا کرده بود

که خداوند متعال در دنیا و عقبی ترا اجر و عوض کرامت فرماید پادشاه

پس از خواندن آن نامه آهسته بدرون اطاق مراجعت کرده دویست عدد

اشرفی را فشنگ ساخته و با آنکاغذ در جیب او نهاد بعد از آن باز به اطاق

برگشته و بطوری صدا کرد که آنخفته بیدار گشته و سراسیمه داخل شد

پادشاه فرمود مگر بخواب رفته بودی پیشخدمت با خاطر آشفته زبان بمعذرت

گشوده در این اثنا جیب خود را سنگین یافت دست بجیب برده احساس

فشنگی نمود با رنگ روی پریده آن را بیرون کشیده و بدون آنکه قادر بر تکلم

باشد بنا کرد به زار زار گریستن

پادشاه سئوال فرمود ترا چه میشود آن چیست که در دست داری .

آنجوان خود را به پاهایش افکنده و عرض کرد همقطارانم میخواهند مرا در پیشگاه

اعلیحضرت همایونی مقصر قلمدهند و نمیدانم این پول را کدام یک از ایشان

در جیب من نهاده اند پادشاه فرمود برخیز و بدان که خدای عز و جل غالباً در

خواب بما تمول و مکنت عطا فرماید حال این اشرفی ها را برای مادرت بفرست

وازقول من نیزاحوال پرسی نموده وبگو که بعدها ازشما توجه ومواظبت خواهم نمود

حزن واندوه پیشخدمت مبدل به شادی گردید وازاین تجربه خود فهمید که رعایت

حال پدر ومادر ومنظورداشتن استراحت وآسایش ایشان مایهٔ نیک بختی

وسعادت دنیا وآخرت است

۳۴ - دماغ - قلب - شُش ومعده

بسیاری ازاعضای انسان درداخل بدن مخفی است که ازآنجمله دماغ و

قلب وشُش ومعده میباشد

دماغ عبارت ازمغزسر ومُخ آن است ودرمیان استخوان کله که آن را

کاسهٔ سر وجمجمه گویند استقراریافته موی سر وپوست واستخوان بدان احاطه دارد

قلب درطرف چپ یا یسار سینه واقع است خون را به تمام اعضای

بدن جاری می سازد ورگهائیکه خون ازمیان آنها جاری است **شریان**

نامند وضربان قلب بواسطهٔ اندک انبساط یابرآمدگی درتمام شریانها محسوس

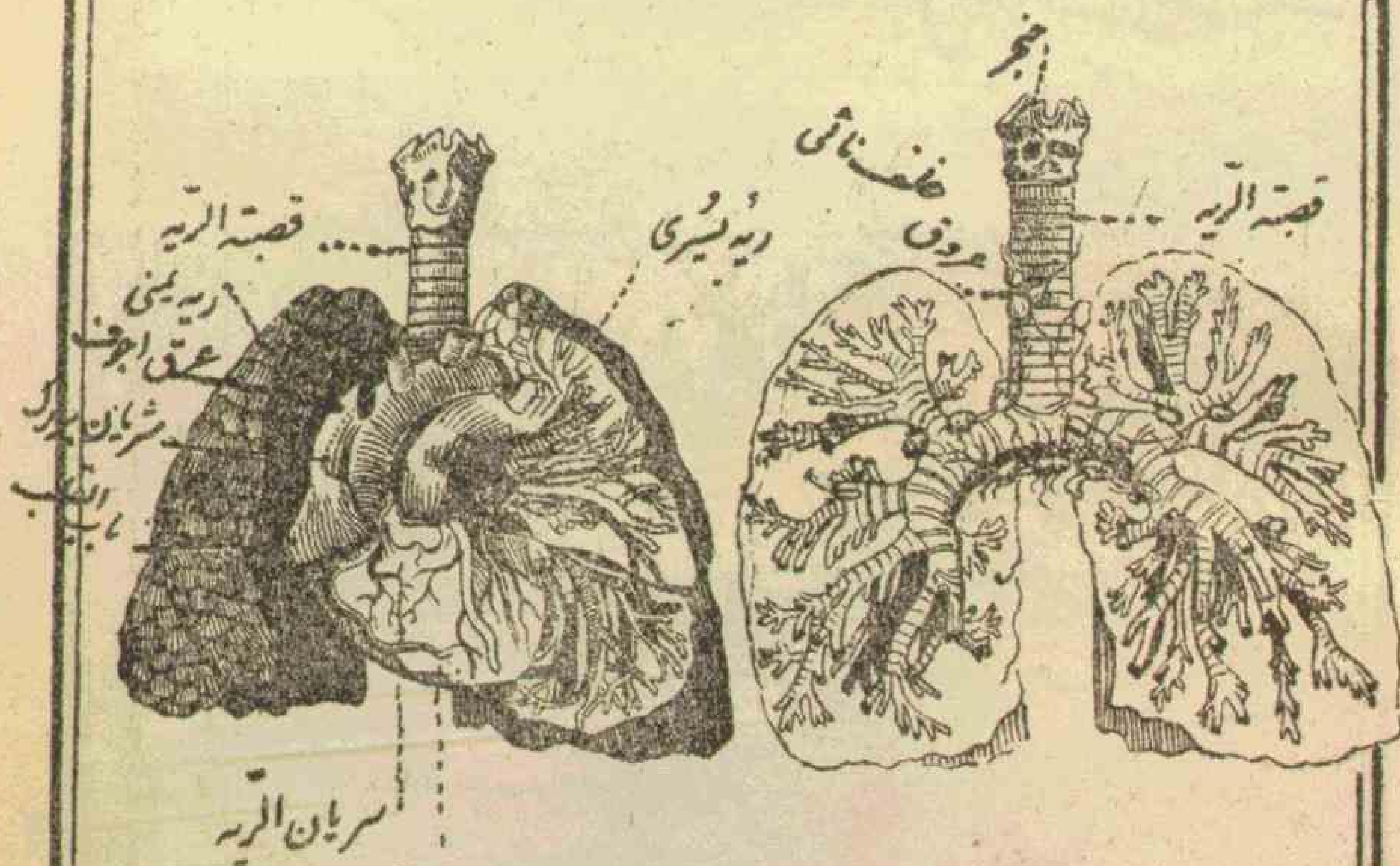
وبانجهه به اسم نبض موسوم گردد واحساس نبض درمچ دست بهتر ازمواضع

دیگر میشود اطباء بدواً نبض مریض راگیرند زیراکه ازسرعت وبطوء یعنی آرامی



وکندی ضربان نبض کم و زیادی تب معلوم گردد و نبض درحال صحت و

سلامت بدن هر دقیقه تقریباً هفتاد ضربان دارد



(عروق الریه و مجاری الریه)

(شش و قلب)

شُش نیز در جوف سینه واقع است و آن را بدو قطعه منقسم نموده

ریهٔ راست که یمنی و ریهٔ چپ که یُسری گویند و نرمی جرم آن شباهت ابر

و شوری را دارد و هر دفعه که ما تنفّس کنیم هوا داخل شُش شده و مهیّج خون

که مایهٔ حیات انسانیست میگردد و مجرائی که هوا را داخل شُش میکند



قصبة الریه نامند

معده زیر شش و روی شکم واقع است و عبارت از یکنوع کیسه است

که جذب غذا نموده و آنرا هضم میکند و مجرائیکه غذا از آن عبور نموده داخل

معده میشود **مری** گویند امعا نیز به معده متصل و از اعضای هضم بشمار است

و پوستیکه اعضای باطنی را پوشانیده است **غشاء** نامند

سؤالات

اعضای مخفیه داخله بدن کدام است ؟- دماغ عبارت از چیست و در کجا قرار گرفته است

؟- قلب در کجا واقع و چه عملی در بدن دارد ؟- رگهائیکه خون از آنها میگذرد چگونه نامند

؟- احساس ضربان قلب از کجاست و بچه اسمی موسوم است ؟- اطبا از تندی و کندی

نبض چه چیز را تشخیص میدهند ؟- نبض در حال صحت چند ضربان دارد ؟- شش در کجای بدن

واقع است و بچند قسمت منقسم است ؟- هوا از کدام مجرا داخل شش میشود ؟- معده

در کجا بوده و بچه ماند ؟- غذا از کجا داخل معده می شود ؟- اتصال امعا به کجاست

؟- اعضای بدن با چه پوشیده است ؟

۳۵ - گنجشک

پرویزخان روزی از پدرش خواهش کرد که گنجشکی برای من بخرید پدرش گفت

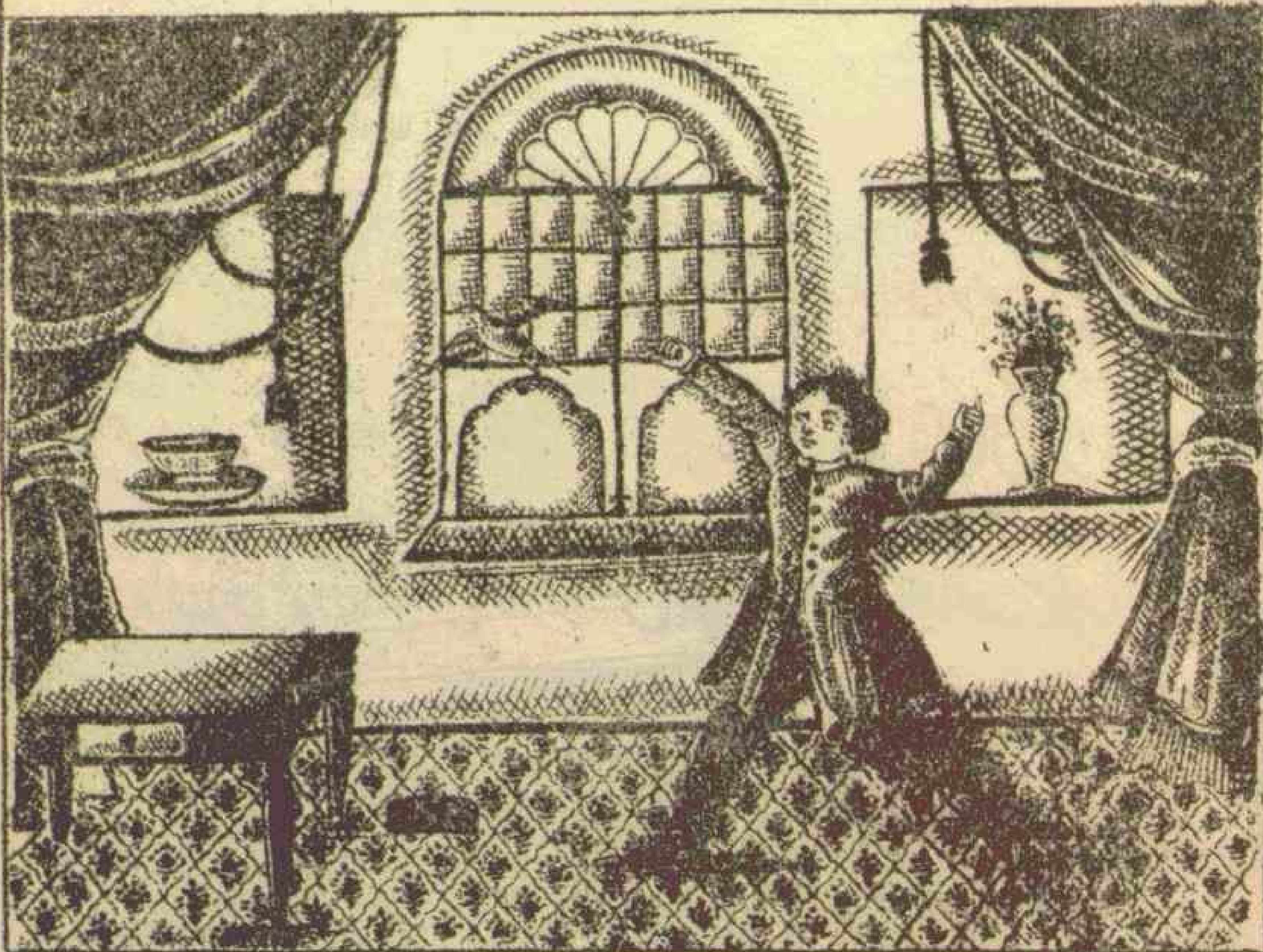
بشرطی گنجشک خواهم خرید که بعد از این گوش به حرفهایم بدهی و بیهوده خوراکی

نکنی و لب حوض نروی و در درس و مشق ساعی باشی او نیز متعهد شد که من بعد

فرمان برداری کرده و در رفع معایب خود سعی و کوشش نماید

یک روز عصر که پدرش میخواست بدیدن یکنفر از دوستانش برود قوطی کوچکی را

باو داده و سفارش کرد که مبادا آنرا باز نمائی و تا مراجعت می کنم اگر دست



تصویر پرویز خان است که گنجشک را فرار داده است

باین قوطی نزده باشی چیزی بتو خواهم داد که بسیار خوشحال شوی هنوز پدرش بیرون

بود که پرویز خان جعبه را برداشته و گفت عجب قوطی سبکی است و سرش هم

سوراخ است چه شود درشرا باز کرده و درونش را درست تماشا کنم فورا

کلید انداخته و همینکه سرشرا باز نمود گنجشک پروبال رنگینی از توی جعبه بیرون آمده و بنا کرد

در میان اوطاق به جیک جیک و پرواز کردن پرویزخان خواست قبل از انکه پدرش سر رسد او را گرفته و دوباره در قوتی بگذارد اما هرچه کوشش کرد گنجشگ از چنگش می پرید همینطور که با حالت خسته و گونهٔ افروخته عقب گنجشک میدوید پدرش داخل شده و گفت

ای پسرک خودسر بوالهوس این گنجشگ را من از برای تو خریده بودم و قبل از انکه او را بتو دهم خواستم به بینم قابلیتش را بهم رسانده یا نه اما حال آنرا به پسر عمویت محمود خان خواهم داد که بیش از تو گوش بحرف داده و اطاعت میکند

۳۶ - چشم - گوش

لطیف ترین جملهٔ اعضای بدن چشم است زیرا اندک غباری که در او داخل شود صدمه اش میرساند و باوجود اینکه این آلت لطیف در ظاهر بدن واقع است وضع آن طوری است که بخوبی از صدمات خارجی محفوظ است

اوّلا دریک گودی واقع است که کاسهٔ چشم نامند و محاط از استخوانهای سختی شده است تا بسهولت مجروح نگردد و ابرو که بشکل کمان در بالای چشم واقع است مانع دخول عرق پیشانی است در او



ثانیاً دراندک خطر پلک ها روی او را می پوشانند چنانچه در وقت خواب بکلّی روی او را گرفته تا خواب براحتی بوده باشد

ثالثاً مژگانها که روی پیله ها روئیده است مانع است که گرد و غبار صدمه بچشم رساند

اگرچه نمیتوان طبقات داخله چشم را مشاهده کرد امّا آنچه خارج و مرئی هستند یکی سفیده چشم است که طبقهٔ **ملتحمه** گویند و دیگر طبقهٔ **قرنیّه** است که شفّاف و بی رنگ است و در زیر آن طبقهٔ **عنبیّه** است و این طبقه چشم نسبت باشخاص بالوان مختلفه است در بعضی آبی یا کبود است که ازرق گویند و در بعضی اشخاص سیاه هست که اکحل یا کحلا نامند و گاه سبز یا میشی رنگ که شهلا گویند

مردمک چشم سوراخ کوچک مدوّری است که در وسط عنبیه بوده و شباهت نقطهٔ سیاهی را دارد و این سوراخ نظر بزیاد و کم بودن روشنائی گشوده و تنگ میگردد

گوش در خارج بدن واقع و شبیه به قیفی است که سوراخ وسط آنرا مجرای سامعه نامند و این مجرا متّصل میگردد به پردهٔ که آن را صماخ گویند که به اندک صدائی بحرکت

درمی آید و برای اینکه گوش از دخول حشرات الأرض واشیاء خارجی محفوظ باشد مدخل مجرای سامعه محاط از موهائیست که منزلهٔ سدیرا دارند و بعلاوه در آن مجرا چرک لزج وتلخ زرد رنگی یافت میشود که بکلی مانع دخول حشرات می باشد

سؤالات

کدام عضو لطیف ترین سایر اعضای بدن است ؟— کاسهٔ چشم بچه کار آید ؟— ابرو درکجا واقع است ؟— مژگان از برای چیست ؟— آیا تمام طبقات چشم مرئی هستند ؟— کدام یک از طبقات چشم را ما می بینیم ؟— طبقهٔ عنبیه در تمام اشخاص یکسان است ؟— مردمک چشم درکجا واقع وبچه شبیه میباشد ؟— روشنائی چه اثری در مردمک چشم میکند ؟— گوش درکجا واقع وبچه می ماند ؟— مجرای سامعه به کجا اتصال می یابد ؟— چه چیز مانع دخول حشرات الارض است درگوش ؟

۳۷ — از سایهٔ خود ترسیدن

ابوالقاسم نامی از اهل تجریش شبی در نیمهٔ شب به دزدی میوه درباغی رفت جوالش را از میوه ها پر نموده بدوش گرفت وبراه افتاد همانطوریکه ازکنار دیوار باغ می آمد در آنحال نسیم سحرگاه برگ اشجار را متحرک ساخته و زمزمهٔ وحشت انگیزی از حرکت آنها برمیخواست اورا واهمه دست داده وغفلةً از طرف دیگر

شخص سیاه پوشی را دید که او هم جوالی بدوش دارد و شانه بشانهٔ او میرود ❊
ابو القاسم از شدت ترس فریاد برآورده جوال را زمین انداخت و مثل
شغال از سایهٔ خود ترسیده بنا کرد بدویدن همان چین دید که آن شخص سیاه پوش
نیز جوالش را انداخته و باتفاق او میدود بدون انکه وجبی از او عقب بماند و از
او جدا نشد مگر وقتیکه ابو القاسم بآخر دیوار باغ رسید



تصویر ابو القاسم است که از سایهٔ خود ترسیده فرار کرده میدود

صبح آن شب این واقعه را بدون انکه اسمی از عمل فاسد خود ببرد به آشنایان خود
نقل کرده و در میان اهالی تجریش مشهور شد اما چند ساعت بعد فراش عقبش

آمده واو را نزد نایب الحکومه برد

نایب الحکومه به او گفت تو دیشب در فلان باغ بدزدی رفته واین هم جوال پر از میوه است که با خود داشته وزمین انداخته بودی حال باید یک ماه در حبس باشی وهم جریمه این تقصیر رابدهی اما ضمناً این رانیز بدان آن آدمیرا که نقل میکردی در همه جا با تو پهلو بپهلو می آمد سایه خودت بوده است که بواسطه روشنائی ماهتاب بدیوار باغ افتاده بود پس این مطلب را گوش زد خود کن که شخص بدعمل همیشه هراسان وترسان بوده وحرکت برگهای درخت اورا متوحش ساخته واز سایه خود ترسیده وفرار میکند

۳۸ ـ دندان

دندانها یک نوع استخوانی هستند که در فکین قرار گرفته وبجهه خورد کردن ماکولات بکار میخورند وهر دندانی دو ریشه دارد که در فک فرو رفته وپنهان است وسری دارد که **تاج** دندان گویند که بیرون ومرئی میباشد

دندانها بواسطه اختلاف اعمال خود بیک شکل وترکیب نیستند دندانهای جلوی را **قواطع** نامند وعملشان تقسیم کردن ماکولات است وسر انها نازک وپهن

و بُرنده است و در هر فکی چهار دانه میباشد در طرفین آنها چهار دندان است

در هر فکی دو دندان که آنها را دندان **نیش** و یا **انیاب** گویند که شباهت

دندانهای سگ را دارند و بواسطهٔ تیزی نوکشان مأکولات را پاره میکنند

و بالاخره در بیخ دهان دندانهای **آسیا** هستند که چون عملشان مانند

آسیاست بدین اسم موسوم گشته اند و مأکولات را جاویده و خورد و نرم می

نمایند و در هر فکی ده دندان آسیا یا **طواحن** است که در هر طرف

پنج دانه باشد

پس هر یک از ما رویهم رفته سی و دو دندان داریم شانزده در فک اعلا و شانزده

در فک اسفل که هر یک منقسم میشود به چهار **قواطع** و دو **انیاب**

و ده دندان آسیا یا **طواحن**

دندانهای اولیه را دندان شیر گویند که در سن هفت سالگی افتاده و تبدیل

به دندانهای جدیدی میشوند که مادام العمر باید دوام بهم رسانند و به این جهة و ملاحظه

است که اطفال را لازم و واجب است که بخوبی محافظت و مواظبت این

الآلات کوچکرا بنمایند که در این مدت مدیده بآنها خدمت خواهند کرد



وبادام وپسته وفندق وگردو باانها نشکنند

سُؤالات

دندان چیست وبچه کار آید ؟– هریک دندان چند ریشه دارد وسرش بچه ماند ؟– چرا تمام دندانها بیک شکل وترکیب نیستند ؟– دندان قواطع کدام است وعملشان چیست ؟– هرفکی چند قواطع دارد وبچه شکل است ؟– دندان انیاب چند دانه ودر کجا واقع است ؟– انیاب بچه شبیه است وبچه کار می آید ؟– دندانهای بیخ دهان را چگونه نامند ؟– طواحن یعنی چه وچند دانه است وچه عمل دارند ؟– هر شخصی چند دندان دارد ودر کجا واقع است واسم آنها چیست ؟– دندان اوّلیّه را چه مینامند ؟– درچه سنّی دندانهای اوّلیه تبدیل می یابد ؟– دندان هارا چگونه باید حفظ نمود ؟

۳۹ – طفل خودسر وبی تربیت

یکی از اعیان پسری داشت دوازده ساله که مادرش از فرط محبت ومهربانی واز ترس انکه مبادا اگر برخلاف میل وخواهش آن طفل رفتار کند طفل رنجور وناخوش گردد طفل را ضایع وبی تربیت ولوس ونُنُر بار آورده بود شوهر وخویشان وکسانش هرقدر اورا ازچنین رفتار که باطفل خود مینمود نصیحت وسرزنش کردند فائده نبخشید یک شب ماهتابی که جمعی ازخویشان وشوهرش نزد او مجتمع بودند دفعةً صدای گریه وزاری طفلش را از حیاط شنید که چون کنیزی خواهش اورا

بیچاره را به ستوه آورده بود از غیظ و خشم صورت خود را خراشیده گریه میکرد مادرش سراسیمه بیرون آمده و به کنیزک گفت ای زنکه چرا طفلک عزیز مرا رنجانده و چیزیرا که از تو میخواهد نمیدهی کنیز جواب داد که اگر تا فردا هم گریه کند از قوهٔ من خارج است آنچیزیرا که او میخواهد بتوانم باو بدهم از این جواب آتش غضب بر خانم مستولی شده و نزد شوهرش رفته با کمال تشدد گفت که الآن بفرست دلالی را آورده و این کنیز را ببرد بفروشد شوهر بیچاره که همیشه مطیع اوامر خانم بوده چنانچه خانم اسیر حرکات پسرش بود از اطاق بیرون آمده در حالتیکه حاضرین از دم پنجره تماشا میکردند به کنیزک گفت

چگونه ای سیاه حرامزاده جرئت نافرمانی خانمت را نموده و چرا چیزیرا که این طفل میخواهد به او نمیدهی کنیز جواب داد خوبست خود خانم آن چیز را باو بدهد قریب یک ربع ساعت است که عکس ماه را در تغار آب دیده و میخواهد که من او را گرفته باو بدهم از این کلمات همگی بقهقهه درآمدند خانم نیز نتوانست خودداری بکند بنا کرد به خندیدن و بدرجهٔ از کردهٔ خویش خجل و شرمسار و متنبه گردید که مصمم شد آن طفلک بی تربیت و مستبد برای را تربیت نموده که با ادب و مهربان و حرف شنو بار آید



آری بسیاری از مادرها هستند که از این قبیل درس ها را همیشه لازم دارند

۴۰ ـ سنین مختلفهٔ عمر

هر یک از افراد نوع انسانی از هنگامی که متولد شوند تا وقتیکه بمیرند در ایام زندگانی خود زمانهای مختلفه را طی کنند که انها را سنین مختلفهٔ عمر گویند

اوّل سن **طفولیّت** که از روز تولّد است تا ده سالگی

دوّیم سن **رشد** از ده تا هجده سالگی است

سیّم **جوانی** از هجده الی سی سالگی

چهارم **کهولت** از سی تا شصت سال

پنجم **پیری** یا **شیخوخیّت** که از شصت سالگی تا دم مرگ می باشد

مردمان هفتاد و هشتاد و نود ساله بسیارند و آنهائیکه سنشان از صد سال تجاوز کند پیران **سالخورده** و **کهن سال** نامند

سؤالات

سنین مختلفهٔ عمر بچه گویند ؟ ـ طفولیّت چه سنّی است و تا چند سالگی است ؟ ـ سن بعد از طفولیّت را چگونه نامند ؟ ـ جوانی چه زمانی است ؟ ـ کهولت چه سنّی است

درجات پنجگانه عمر آدمی است

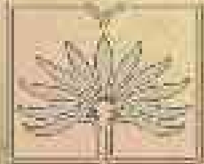


بیست و پنج ساله — دوازده ساله — شش ساله





شصت ساله — چهل ساله



صورت طفل خودسر که میخواهد عکس ماه را در طغار بگیرد این صورت راجع بصفحه ۴۰ است

۶- مردمان شصت و هفتاد ساله را چه میخوانند ؟ - اشخاص صد ساله را اسم چیست

۱۴۰ - دو درخت سیب

فلاحی دو پسر داشت که سناً یک سال از یکدیگر تفاوت داشتند در یک طرف باغش دو درخت سیب مقابل یکدیگر غرس نموده بود که هر دو بیک اندازه و یک قطر بوده و بیک مقدار نمو کرده بودند بنوعیکه تشخیص آن دو درخت از یکدیگر خیلی سخت بود همینکه اطفالش در عمل باغبانی اندک مهارتی پیدا کردند روزی از روزهای بهار آنها را بجانب آن دو درخت برد که مختص دو پسرش کاشته و باسم آنها نام گذاشته بود و پس از آنکه شاخهای خرم و شکوفه های با طراوت آن دو درخت را نشان داد بآنها گفت

ای اطفال من این درخت ها را باین خرمی و شادابی که مشاهده مینمائید بشماها واگذار مینمایم که اگر از آنها توجه و مواظبت نمائید بکمال نمو رسیده و بارور میگردد و اگر از مواظبت آنها غفلت نمائید خشک خواهند شد و میوهٔ آنها بسته بدرجهٔ زحمت و همت و پرستاری شما خواهد بود

برادر کوچکتر که عبدالله نام داشت دقیقهٔ از حفظ و حراست و پرورش درخت خود



کوتاهی نمیکرد گاهی کرم ها و گیاههای خارجیش را کنده گاهی شاخه های خشک و زیادیش را میزد بعضی اوقات خاک دورش را با کلنگ میخراشید تا حرارت آفتاب و رطوبت هوا بهتر نفوذ و اثر کند

اما اندیگری که ماشاءالله نام داشت ابدا اعتنا ننموده و مدام با سایر اطفال ببازی و جنک و جدال مشغول بود و در کوچه ها سنگ می انداخت و خاک بمردمان راهگذر می پاشید و بکلی پرورش درخت خود را غفلت نموده بود.

در فصل پائیز وقتی درخت عبدالله را دید که پُر از میوه های گلی رنگ است که اگر چوب زیر شاخه های آن نزده بودند از شدّت پُرباری می شکست

ماشاءالله بامید انکه درخت او نیز همین حال را خواهد داشت بجانب آن روانه گشت اما افسوس که شاخه های درخت او عوض میوه پُر از گیاه خارجی و برگ های زرد شده بود از شدت حرص و حسد شکایت نزد پدر برده و گفت درختی که بمن داده اید مانند دسته جاروئی خشک است و بیشتر از ده دوازده سیب ندارد و چون در این قسمت رعایت برادرم منظور کرده بودید حال هم مجبورش کنید که محصولش را برادروار قسمت کنیم.



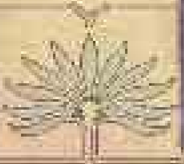
۴۲ — نوع بشر

اگرچه اصل و نژاد تمام مردمان یکی است ولی از حیثیت رنگ پوست بدن و قیافه و سیما و هیئت اعضا اختلاف زیاد دارند مثلاً قدماً هم مردمان عظیم الجثه پیدا شود که آنها را تشبیه بغول و دیو نمایند و هم قصیر القامه و صغیر الجثه که تشبیه به جن کرده اند اما جنس انسان را نظر به بقاع مختلفه از کره ارض که متمکنند به چهار صنف مختلف یا چهار جنس تقسیم نموده اند

اول جنس **ابیض** یعنی سفید پوست که فرنگی ها قفقازیش نیز گویند در تمام اروپا و آسیای غربی سکنا دارد صورت آنها بیضی و دماغشان قلمی و موشان نرم و پوست بدنشان سفید است

دویم جنس **اصفر** یعنی زرد پوست که مغل هم گویند و آنها در مابقی خاک آسیا میباشند و علامات ممیزه آنها گردی صورت و رنگ زیتونی و سیاهی مو و تحدب وجنتین و لب های کلفت است

سیم جنس **اسود** یا سیاه که غالباً در ممالک افریقا هستند و پوستشان سیاه و پیشانی کوتاه و موی بدن مشکی و زبر و مجعد یا پیچیده و چشمان گرد و برجسته





۱ نژاد سفید پوست



۲ نژاد زرد پوست



۳ نژاد سیاه پوست



۴ نژاد سرخ پوست



و دماغ پهن و لبان کلفت و دندانهای بسیار سفیدی دارند

چهارم جنس **احمر** با سرخ پوست که در ینگی دنیا متمکن و اعضای صورتشان متناسب و گیسوان پهن و بلند و ریش بسیار تنک و پوستشان مسی رنگ است

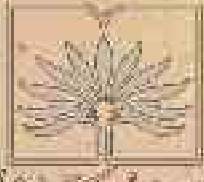
لکن نوع بشر بهر ترکیب و شکل و رنگی که باشند و در هر مملکت و نقطه که ساکن باشند همگی مخلوق یک خداوند هستند و بجهة معاونت و امداد یکدیگر آفریده شده اند

سؤالات

چه اختلافی نوع بشر با یکدیگر دارند ؟ — مردمان عظیم الجثه را بچه تشبیه کرده اند ؟ — آنهائیکه صغیر الجثه هستند چه مینامند ؟ — انسان بچند صنف منقسم شده است ؟ — مسکن سفید پوستان در کدام بلاد است ؟ — تفاوت آنها با دیگران از چه جهت است ؟ — جنس اصفر در کجا توطن دارد ؟ — چگونه جنس اصفر را میتوان شناخت ؟ — سیاهان در کدام ناحیه اقامت دارند علامات ممیزهٔ آنها چیست ؟ — صنف چهارم چه جنسی است و در کجا تمکن دارند ؟ — جنس احمر را چگونه میتوان تمیز داد ؟ — نوع بشر از خلقت کیست و برای چه آفریده شده است

۴۳ — بقیهٔ حکایت دو درخت سیب

پدر ماشاءالله از شنیدن این اظهار پسرش برآشفته و با او گفت اگر ترا عقیده



این است که شخص ساعی و بُرد بار باید زحمتها کشیده عرق‌ها ریخته رنجها برده و
آدم تنبل را نان دهد بکلی بخبط و خطا افتادهٔ زیرا که این غم و غصهٔ حالیه جزا و نتیجهٔ مُهمل کاری
تو میباشد و مرا هم متهم بطرف داری از برادرت مکن بجهة انکه درخت تو نیز
بهمان اندازه و قوت درخت او بوده و همان مقدار شکوفه داشت و در یک
زمین بعمل آمده بود اما چه فائده که در پرستاری و مواظبت کوتاهی شده است
عبدالله درخت خود را از هر گونه آفت خارجی محافظت نمود و درخت تورا
حشرات الأرض در همان ابتدا تمام شکوفه هایش را خوردند و چون من نمیخواهم چیزیرا
که خداوند عطا فرموده است از دست بدهم تا در آخرت از من مؤاخذه و
باز خواست کند بانجهة این درخت را هم از تو گرفته حتی نامت را نیز از روی
آن بر میدارم و برای انکه دوباره قوت و جانی پیدا کند لازم است
که در دست برادرت بوده باشد و بعد از این حاصل و میوهٔ اندرخت نیز
از آن او خواهد بود اما اگر تو میل داری و متنبه شدهٔ برو درخت دیگری را
از گلستان من انتخاب کن و از تربیت و پرورش آن کوتاهی مکن تا از تقصیرات
تو در گذرم و گناه گذشته ترا ببخشم ولی اگر دوباره اهمال کاری پیش گرفته

و مواظبت نمائی آن درخت را نیز به برادرت خواهم داد که در کارها مرا کمک و همراه است

عبد الله خدمت بدرخت سیب خود میکند و ماشاء الله انگشت حسرت بدندان گرفته است

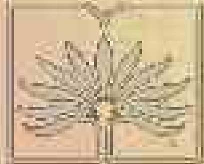
صحت و درستی این حکم و نصیحت پدر بر ماشاء الله اثر نموده در همان حال درختی را از

گلستان منتخب نموده و در جای دیگر کاشت و عبد الله نیز دستور العمل لازمه را در



پرورش آن درخت برادری می آموخت

ماشاء الله بازی و دعوای با رفقایش را ترک کرده و دقیقه از جد و جهد خود د



حفظ وحراست اندرخت کوتاهی نمود وهمینکه موسم پائیز رسید بیش از آنکه منظور بود از میوهٔ آن اندرخت متمتع گردید و در حقیقت دو فایده از آن اندرخت برد یکی فراوانی حاصل آن و دیگری رفع تنبلی و بازیگوشی و عادات رذیله را که بدو آمیش گرفته بود

۴۴. — تندرستی . — ناخوشی . — طبابت . — حفظ الصحه و بعضی از شرائط لازمهٔ آن

انسان همینکه بدنش صحیح و مزاجش مستقیم بوده باشد میگویند تندرست وسالمست واگر دردی داشته باشد گویند ناخوش و مریض است وطبابت صنعتی است که معالجه امراض بدیرا میکند وحفظ صحت طریقه سالم نگاهداشتن بدن ومحافظت آن است از امراض ومعرفت هیچ صنعتی لازم تر از دانستن قواعد حفظ الصحه نیست زیرا که سلامتی نعمتی است بسیار گران بها وهر چند که در حفظ آن سعی کنند بازکم خواهد بود واز جملهٔ قواعد اصلیه وشرائط لازمهٔ حفظ صحت از اینهاست

اوّل .— اعضای بدنرا باید بکار یا اعمال دیگر عادت داد تا قوه و قدرت پیدا کرده در حرکات مختلفه سهل الانعطاف بوده باشد

دوّیم .— بدن را باید همیشه پاکیزه و تمیز نگاهداشت زیرا که از کثافت امراض عدیده بهم رسد

سیّم .— هوای تنفس باید خالص و صرف و خالی از عفونت و دود و غبار و سایر کثافات بوده باشد

چارم .— غذا را باید باندازه خورد و از مأکولات و مشروبات محرکه باید پرهیز نمود

پنجم .— غذا را باید آهسته خورد و خوب جائید و اشخاصیکه تند غذا خورده و نیم جائیده می بلعند غالبا بمرض دل درد مبتلا هستند

ششم .— غذاهای سالم و زود هضم باید خورد زیرا چیزهای مأکول مواد تی هستند که جزء بدن میشوند

هفتم .— زمانیکه بدن عرق دارد خود را سرما نداده و بدنرا از مجاورت با هوای جاری و نسیم بپوشند



هشتم . — در شدت گرما آب خیلی سرد نباید نوشید

نهم . — شب را زود خوابیده وصبح خیز باید بود و باعمال قبیحه مرتکب نشده و بمشاغل مفید ومطبوع مشغول باید شد

دهم . — همیشه خوش خلق وسلیم النفس بوده از دعوا و نزاع پرهیز واجتناب باید کرد و در محنت ورنج وهموم وغموم خود را بغصه زیاد نباید مبتلا کرد و برضا ومشیت الهی باید تن داد

سؤالات

انسان صحیح المزاج راچه میگویند ؟ — طبابت یعنی چه ؟ — حفظ صحت بچه کار آید ؟ — کدام صنعت معرفتش برای انسان لازمتر است ؟ — قواعد اصلیه حفظ الصحه کدامند ؟ — بچه قوه بدن چه باید کرد ؟ — بدن را چرا باید تمیز نگاهداشت ؟ — هوای تنفس چگونه باید باشد ؟ — غذا را بچه قسم باید خورد ؟ — کسانیکه تند غذا میخورند بچه مرضی مبتلا میشوند ؟ — غذا چه قسم باید باشد ؟ — وقتیکه بدن عرقدار است چه باید کرد ؟ — آب سرد در چه وقتی نباید نوشید ؟ — چه وقت از شب باید خوابید و چه وقت باید بیدار شد ؟ — از چه چیز اجتناب کرده و بچه چیز نباید خود را مبتلا ساخت ؟ —

خاتمه

شکر و سپاس خداوند تبارک و تعالی را که بأنجام کتاب اوّل دورهٔ تعلیمات ممتازیه موفقم فرمود . و امید از درگاه حضرت پروردگار چنان است که توانائی بخشد تا دیگر مجلدات این دوره را بپایان رساند

و شما راست ای دوستان کوچک من که در این کار مرا معاونت و یاری نمائید باینمعنی بهر درجه که شما در آموختن این کتاب اقدام کنید بهمان درجه مرا در حاضر ساختن مجلدات دیگر آماده خواهید نمود . و این کتاب اوّل را من از برای شما بطوری ترتیب داده ام که اگر بخوبی یاد گیرید در اندک مدت و در همین سن هفت و هشت سالگی چیزها فرا خواهید آموخت که بسا کسانیکه در سن هفتاد و هشتاد از آن بی بهره و نصیبند . پس لازم است از نصایحیکه در ضمن حکایات مندرج است پند گرفته و مطالب درسها را در اذهان خود محفوظ بدارید تا من نیز بعون الله تعالی بعهد خود وفا نمایم و بشما وعدهٔ صریح میدهم بعد از انقضای چهار سال که مدت دورهٔ تحصیلات مقدماتی مدرسه



تربیت است هر یک از شما که بتربیت مقرره آنجا تحصیل نماید از مقدمات غالب علوم متداوله کاملاً با اطلاع شود بطوریکه بتواند در مدارس بزرگ ملتی و دولتی داخل شده و درکمال سهولت بتکمیل شعبه از شعبات علوم عالیه پردازد و بزودی فارغ التحصیل گردد همچنین محض تشویق شما بعضی قصه های کوچک که از همسنهای شما سرزده است در آخر این کتاب اول نوشته و آنرا باسم جودت اطفال نام نهادم و لغات علمی را هم به ترتیبات دروسیکه ذکر شده است در چند صفحهٔ آخر جمع کرده معنی عربی و اصطلاح فرانسوی هر کدام را در مقابلش نوشتم تا مجموعهٔ لغتی هم در موقع لزوم در دست داشته باشید و تا میتوانستم چیزهائیکه مفید حال شما بود بطور اختصار در اینجا گرد آوردم که انشاء الله در آینده سبب پیشرفت و ترقی شماها در تحصیل و تکمیل علوم عالیه شده و در زمرهٔ اشخاص با اطلاع غیرتمند ملت پرست دولتخواه وطن دوست محسوب گردید

جودت اطفال - حکایات



۱- اسحق روزی بعد از مراجعت از مدرسه پدرش را دید که در اطاق نشسته

وخیار میخورد پیش رفته سلام کرد و باکمال ادب نشست چون دید پدر
اعتنا باو نمیکند بصدا درآمده وگفت باباجان قدری نمک بمن بدهید
پدر پرسید نمک را از برای چه میخواهی جواب داد میخواهم با خیارهائیکه لطف
خواهید کرد بخورم پدر بخنده درآمده نمک و سه دانه از خیارها را باو داد

۲

مادری دو پسر داشت که هر دو را چون جان شیرین دوست وعزیز می
داشت روزی پسر بزرگتر باو گفت که اگرچه میدانم مرا خیلی دوست میدارید
اما باندازهٔ که من شما را خواهانم شما نمی توانید مرا دوست داشته باشید
مادر تعجب کرده و پرسید از روی چه قاعده این حرف را میزنی جواب داد
چون شما دو اولاد دارید محبت تان بین دو نفر تقسیم شده است اما من یک
مادر بیشتر ندارم و همان یک نفر را دوست و محترم میدارم

۳



حسن خان روزی با خواهرش در حیاط مشغول وگرم بازی بود ناگاه پدرش
از توی اطاق آواز کرد که حسن بگو ببینم زمین را کی خلق کرده است حسن خان

بخیال انکه پدرش میپرسد کی داد و بیداد میکند فوراً جواب داد آقاجان بحق خدا که من نبودم خواهرم می باشد

۴

ایامیکه اسمعیل نزد پدرش غذا میخورد میدید که غذای او را در ظرف علیحده کشیده و دور از سفره نزد او میگذارند یک روزی سؤال کرد چرا بمن اجازه نمیدهید که سر سفره بنشینم پدرش خنده کنان جواب داد تا زمانیکه سبیل در نیاورده اجازه نشستن بسر سفره را نخواهی داشت در این اثناء گربه بطرف اسمعیل رفت شاید لقمهٔ نانی باو بدهد طفل او را با دست خود دور کرده و گفت برو سر سفره که جای آدمهای سبیل دار در آنجا میباشد

۵

یعقوب روزی لانهٔ گنجشگرا که بچه هایش در آن بود در آورده و با کمال وجد و سرور نزد مادر خود برد مادرش پرسید که این بچه گنجشک ها را چرا در آوردی و از برای چه میخواهی جواب داد میخواهم آنها را محافظت و پرستاری کنم تا بزرگ شوند مادر گفت آیا تو خیال میکنی که این پرندها نه مادر ندارند و هرگا

کسی مادر ترا از تو جدا کند چه خواهی کرد یعقوب لحظهٔ بفکر فرو رفته بعد از آن درعوض جواب لانهٔ گنجشک را دوان دوان برده و بسر جای خود گذاشت

۶

روزی از طفل هشت سالهٔ پرسیدند که ده گنجشک روی درختی نشسته بود یک نفر شکارچی با یک تیر تفنگ چهار تا را زد چند گنجشک دیگر باقی میماند جواب داد همان چهار دانه که کشته شد ما بقی از صدای تفنگ فرار کردند

۷

معلمی دو انفیه دان داشت یکی گرد مستعمل که همه روزه در جیبش میگذاشت و دیگری تازه و چهار گوش که در ایام متبرکه و جمعه با خود برمیداشت و شاگردانش از این مطلب مطلع بودند یکروز که میخواست کرویت زمین را بآنها معلوم سازد انفیه دان گرد را در آورده و گفت ای دوستان من زمینی را که ما در او سکنا داریم بگردی همین انفیه دان میباشد اتفاقا در موقع امتحان یکنفر از ممتحنین از شاگردی سؤال نمود که زمین بچه شکلست طفل جواب داد ایام هفته گرد است و در روزهای جمعه چهار گوش



٨

طفلی در وقت رفتن بمدرسه شخصی را دید که گنجشگی در دست دارد نزدیک رفت که آنرا گرفته و نوازش کند آن شخص محض آنکه او را از سر خود باز نماید گفت دستت را نوک خواهد زد طفل پرسید پس چرا دست ترا نوک نمیزند جواب داد بجهة آنکه مرا می شناسد گفت بسیار خوب بگو باو که اسم من حسین است تا مرا نیز بشناسد

٩

مادری از دختر شش ساله اش پرسید که گربه ات را بیشتر دوست داری یا عروسکت را سر بگوش مادر گذاشته و آهسته گفت گربه ام را بیشتر دوست دارم اما شما را بخدا قسم بعروسکم بروز ندهید مبادا از من قهر کند

١٠

احمد خان یکروز صبح در وقت رفتن بمدرسه خواست سرداریش را بپوشد دید چند دگمه اش افتاده و جیبش قدری شکافته است از دایه اش مؤاخذه نمود که چرا آنرا ندوخته است دایه جواب داد بلکه انشاالله

بی احتیاطی میکنی اگر میدوچشم باز تا عصر پاره وشکافته می شد احمدخان
هیچ نگفته وبمدرسه رفت وقت ظهر که از برای نهار بخانه آمد همینکه سفره
انداخته شد دست دراز کرده بشقاب غذارا از پهلوی دایه اش برداشت
مادرش پرسید این چه کاری بود که کردی جواب داد چون شب شام
خواهد خورد اگر حالا نیز غذا بخورد لابد تا وقت شام ددباره گرسنه می
گردد پس بهتر آن است که بهمان شام شب اکتفا کند .

١١

پدری محض انکه طفلش که سه روز بود بمدرسه میرفت الف وبارا بزودی
یاد گرفته وتمام کند اورا نزد خود طلبیده وگفت بگو ا طفل لجاجت کرده
هیچ نگفت کتکش زد فایده نبخشید وبنا کرد به های های گریستن تا آنکه یک
نفر از منسوبان که در آنجا حضور داشت اورا در بر کشیده نوازش نمود وگفت
ای عزیز من چرا پدرت را بیجهت از خود میرنجانی ا گفتن اشکالی ندارد که
تو لج بازی میکنی باز طفل بجای جواب مشغول گریه شد تا آنکه بعد از نوازش
بسیار واصرار زیاد آخرالامر با حالتی حزین ودلی پراز درد جواب داد من



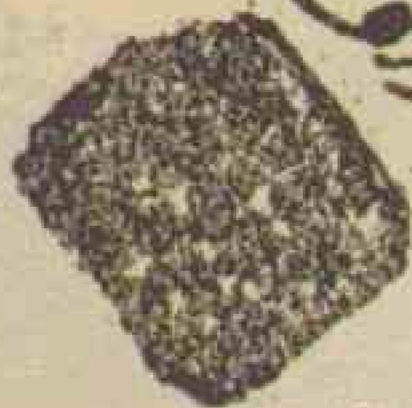
یقین دارم که اگر بگویم ا پدرم قناعت نکرده و پشت سرش خواهد گفت بگو
ب و ت تا انکه منتهی به لا و ی بشود

۱۲

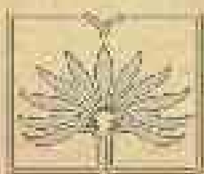
شخصی یک پسر و یک دختر داشت و به آنها قدغن نموده بود که در وقت
غذا خوردن دست درازی بچیزی نکرده و به آنچه در نزد شان گذاشتند
قناعت کنند روزی که چند نفر از کسانشان در آنجا دعوت داشتند
سر سفره پدر سهواً یا عمداً خوراک از برای پسرش نکشید و آن بیچاره از
ترس انکه اگر بصدا در آید مبادا سیاستش کنند تدبیر نموده و نمک در
بشقاب خالی خود میریخت تا شاید ملتفت شوند که او را فراموش کرده اند
اما از برای دختر از هر خوراکی جز شامی کشیده بودند و چون میل زیادی به
خوردن شامی داشت برای رسیدن بمقصود خوراکهای سر سفره را بنا
کرد به شمردن و با انگشت نشان دادن و پیش خود میگفت ٭ پلو دارم ٭
کوکو دارم ٭ دلمه هم دارم و همینکه بشامی رسید اندکی تامل نموده و منگ
و منگ کرده و بعد گفت برانی هم دارم اما چیز دیگر ندارم یکنفر از مدعوین

که ملتفت حرکات او بود سؤال نمود آیا شامی هم داری دختر سر بزیر افکنده
و آهسته گفت از همان یکی ندارم حضار تماما بخنده در آمدند و شامی نیز نابود دادند
این است فرق ما بین تدبیرات مرد و زن که از همان بدو طفولیت ظاهر
و هویدا میگردد

کتبه العبد الفانی علی اکبر بن محمد رضای
المیلانی فی سنه ۱۳۱۸





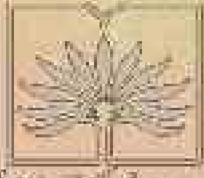




مجموعهٔ لغات علمی به ترتیب دروس بعربی وفارسی وفرانسه از درس هشتم

فارسی	عربی	فرانسه
درس هشتم		
سال	سنه عام	Année
کبیسه	فصل سنه	Bissextile
قرن	مائة عصر	Siècle
درس ١٠		
بخش پاس	ساعت	Heure
دم	دقیقه	Minute
لخت	ثانیه	Seconde
پاس شمار	ساعت جیب	Montre
پاس شمار آویزدار	ساعت معلقه	Pendule
پاس شمار آوازدار	ساعت ناقوسی	Horloge
تخته پاس شمار	صفحه ساعت	Cadran
سوزن	عقربک	Aiguille
نیم روز	ظهر	Midi
بامداد	صبح	Matin
پشت	عصر	Après midi
نیم شب	نصف اللیل	Minuit
شب	لیل	Soir
درس ١٢		

فارسی	عربی	فرانسه
هنگام	فصل موسم	Saison
بهار	ربیع	Printemps
تابستان	صیف	Été
پائیز	خریف	Automne
زمستان	شتا	Hiver
درس ١٤		
مایه کبود	ماده	Matière
هست شده	موجود	Être
هست مایه	موجود مادی	Être matériel
هست بی مایه	موجود مجرد	Être immatériel
گوهر آمیغ	جوهر	Esprit
گوهر پاک	جوهر مجرد حقیقت مجرده	Pur esprit
درس ١٦		
خدا یزدان	الله	Dieu
تنگری آفریدگار	خالق کل	Créateur
بی آغاز و بی انجام	لم یزل و لایزال	Éternel
توانای بزرگ	قادر متعال	Tout puissant
کیش	مذهب	Religion
درس ١٨		



فارسی	عربی	فرانسه
فرشته	ملک	Ange
سروش	جبرائیل	Archange gabriel
فرشتهٔ نائی	اسرافیل	Séraphin
فرشتهٔ روزی	میکائیل	Chérubin
فرشتهٔ پاسبان آدمی	ملک مستحفظ انسان	Ange gardien
فرشتهٔ پاسبان شهر	ملک مستحفظ مدینه	Ange tutélaire

درس

فارسی	عربی	فرانسه
مرد	رجل	Homme
مرد فرزانه	انسان کامل	Homme accompli
پیمبر	نبی	Prophète
روان	روح	Âme
کالبد تن	جسد بدن	Corps
خرد	عقل	Intelligence
	حس	Sensibilité
خواهش	میل	Volonté
یاد	حافظه	Mémoire
آفریده	مخلوق	Créature
شگفت آور	معجزه	Prodige

فارسی	عربی	فرانسه
گونه	جنس	Règne
سرشت	طبیعت	Nature
آفریدن	الخلق	Créer
جهان	عالم	Univers
سرشت نامه	تاریخ طبیعی	Histoire naturelle
سرشت آگاه	عالم الطبیعة	Naturaliste
داستان	تاریخ	Histoire
گونهٔ جانور	جنس حیوانی	Règne animal
گونهٔ روییدنی	جنس نباتی	Règne végétal
گونهٔ کانی	جنس معدنی یا جمادی	Règne minéral
درخت	شجر	Arbre
گیاه	نبات	Plante
زمین	ارض	Terre
آب	ماء	Eau
سنگ	حجر	Pierre
روئین	فلز	Métal
آهن	حدید	Fer
سرب	رصاص	Plomb
مس	نحاس	Cuivre



درس ۲۲

فارسی	عربی	
زر	ذهب طلا	Or
نقره	فضه	Argent
جیوه کیفه	زیبق	Mercure

درس ۲۴

فارسی	عربی	
	حس	Sens
اندام	عضو	Organe
یافتن	الحس	Sentir
بینائی	باصره	Vue
شنوائی	سامعه	Ouïe
بویائی	شامه	Odorat
چشش مزه	ذائقه	Goût
مالش	لامسه	Toucher
ابزار	آلت	Instrument
چشم	عین	Oeil
گوش	اذن	Oreille
بینی	انف	Nez
زبان	لسان	Langue
دهان	فم	Bouche
کام	حنک	Palais
چهره رو	وجه	Figure
رخساره	صورت	Visage

فارسی	عربی	
دست	ید	Main

درس ۲۵

فارسی	عربی	
آدم	انسان بشر	Humain
سر	راس	Tête
تنوره	جذع	Tronc
تکه	قطعه	Membre
کدفت	جمجمه	Crâne
گیج گاه	شقیقه	Tempe
پیشانی	جبهه	Front
ابرو	حاجب	Sourcil
گونه	وجنه خد	Joue
چانه	ذقن	Menton
لب	شفه	Lèvre
بالا	اعلا	Supérieur, e
پائین	اسفل	Inférieur, e
آرواره	فک	Mâchoire
دندان	ضرس	Dent
بن دندان	لثه	Gencive
زبان کوچک	لهاة	Luette
پاشنه	عقب	Talon
روی پا	ظهر القدم	Cou-de-pied

فارسی	عربی	فرانسه
سیما	قیافه	Physionomie
بازو	عضد	Bras
ماهیچه	ساق	Jambe
آرش	ساعد	Avant bras
آرنج	مرفق	Coude
مُچ	رُسغ	Poignet
انگشت	اصبع	Doigt
شِست	ابهام	Pouce
انگشت گواهی	سبابه	Index
انگشت میانه	وُسطی	Médius
انگشت بی‌نام	بنصر	Annulaire
کلیک	خنصر	Auriculaire
مشت	مُشط	Poing
ران	فخذ	Cuisse
زانو	رُکبه	Genou
ماهیچه	عضله	Mollet
پا	رجل	Pied
قوزک پا	کعب	Cheville

فارسی	عربی	فرانسه
زیر پا	بطن القدم	Plante
شِست پا	ابهام	orteil
گردن	جید	Cou
شانه	کتف	Épaule
پُشت	ظَهر	Dos
کمر قلوه	کُلیه قَطَن	Rein
نیم تنه	نصف البدن	Buste

درس ۲۸

فارسی	عربی	فرانسه
استخوان	عظم	Os
استخوان بندی	دعامه مجموع العظام	Squelette
ستون	اسطوانه هیکل	Charpente
ستون مهره	فقرات	Colonne vertébrale
خار پشت	شوک الظهر	Epine du dos
مُهره	فقره	Vertèbre
راه لوله	مجرا	Canal
مغز تیره	نخاع	Moelle épinière
دنده	ضلع	Côte
پیوندگاه	مفصل	Articulation

فارسی	عربی	فرانسه
کشکک	رضفه	Rotule
چرزه، چرده	بشره	Épiderme
رگ	عضله	Muscle

درس ۳۵

فارسی	عربی	فرانسه
مغز	دماغ	Cerveau
دل	قلب	Cœur
شُش	ریه	Poumon
شکمبه	معده	Estomac
رگ جهنده	شریان	Artère
رگ	عرق	Veine
جنبش رگ	نبض	Pouls
زدن	ضربان	Battements
نای گلوی	قصبة الریه	trachée artère
سرخ نای	مری	œsophage
روده	امعا	intestin
دستگاه گوارش	جهاز هضم	Appareil digestif
پرده	غشاء	Muqueuse

درس ۳۶

فارسی	عربی	فرانسه
کاسهٔ چشم	محل مقله	Orbite de l'oeil
پلک	جفن	Paupière
کشیده	قلمی	Aquilin

فارسی	عربی	فرانسه
مژه	مُقله	Cil
سفید چشم	قرنیه	Cornée ou blanc de l'oeil
پردهٔ انگوری	عنبیه	Iris
مردمک	حدقه	Prunelle ou pupille
رنگ	لون	Couleur
آبی کبود	ازرق	Bleu, e
سرمه چشم	کحلا اکحل	Noir, e
سبز	اخضر	vert, e
گندم گون	اسمر	Brun, e
گیف	قیف	Entonnoir
راه گوش	مجرای سماع	Conduit auditif
پردهٔ گوش	صماخ	Tympan
پلیدی	خلط	Humeur
لیز	لزج	Gluant, e
تلخ	مُر	Amer, ère

درس ۳۴

فارسی	عربی	فرانسه
ریشه	اصل	Racine
تاج دندان	اکلیل الاسنان	Couronne
دندان پیش	قواطع	Incisives
دندان گاز	انیاب	Canine
دندان آسیا	طواحن	Molaires

فارسی	عربی	فرانسه
دندان شیری	اسنان الرضع	Dent de lait

درس ۳۶

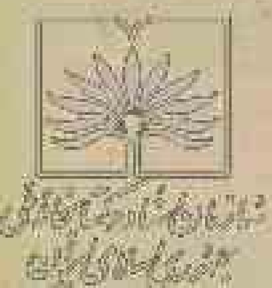
فارسی	عربی	فرانسه
سال	سن	Âge
زندگی	عمر	Vie
نژاد	نوع	Race
کودکی	طفولیت صباوت	Enfance
رسیدگی	رشد	Adolescence
جوانی	شباب	Jeunesse
دوموئی	کهولت	Âge mûr
پیری	شیخوخیت	Vieillesse
شصت ساله	بالغ الستین	Sexagénaire
هفتاد ساله	بالغ السبعین	Septuagénaire
هشتاد ساله	بالغ الثمانین	Octogénaire
نود ساله	بالغ التسعین	Nonangénaire
صد ساله	بالغ المائه	Centenaire
تهمتن تنومند	عظیم الجثه	Géant, e
ریزاندام	صغیر الجثه	Nain, e
سفید	ابیض	Blanc, che
تخم مرغی	بیضی	ovale
نگاهداری تندرستی	حفظ الصحه	Hygiène
نرمی	سهل الانعطاف	Souplesse

فارسی	عربی	فرانسه
نرم	لطیف	Soyeux, euse
پوست	جلد	Peau
زرد	اصفر	Jaune
گرد	مدوّر	Rond, e
زیتونی	زیتونی	olivâtre
برجستگی	تحدب	Saillant, e
تنومند	جسیم	Gros, sse
سیاه	اسود	Noir, e
مو	شعر	Cheveu, x
کوتاه پت	قصیر	Déprimé, e
ژولیده	مجعد	Crépu, e
پیچیده	مجعد	Frisé, e
پهن	افطس	Épaté, e
سرخ	احمر	Rouge
پهن	عریض	Plat, e
بلند	طویل	Long, ue
مسی رنگ	نحاسی	Cuivré, e

درس ۳۸

فارسی	عربی	فرانسه
تندرستی	سلامتی	Santé
بیماری	مرض	Maladie
پزشک	طبیب	Medecin
پزشکی	طبابت	Medecine





فارسی

دندان‌ش

سال

زندگی

نژاد

کودکی

رسیده

جوانی

دو موئی

پیری

شصت ساله

هفتاد ساله

هشتاد ساله

نود ساله

صد ساله

تهمتن تنومند

ریزه اندام

سفید

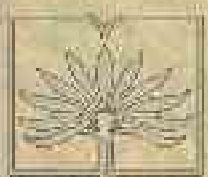
تخم مرغی

آتش‌پرستی

نگاهداری

نرمی





طفولیت

مدت طفولیت را از زمان ولادت تا سن رشد و بلوغ
بگیرند و طفل تازه متولد شده گیاهی را ماند که لمز و مکش
منحصر به تنفس و خواب و خوراک میباشد اما در این ضمن یک عمل
مخفیه در وجود او هم میرسد که اثرش بعدها ظاهر میگردد
و آن عمل (تکوین یا ترکیب) قوای حسیه او است
زیرا هر یک از قوای خمسه که لامسه و باصره و سامعه
و شامه و ذائقه باشد در ابتدا بدون اراده طفل
و اطلاع نزدیکان او تکمیل یافته و در ... آشکار می شود و شروع آن ... یک ماه و نیمه است که از آن زمان آلات
بدن شروع بعمل طبیعی نموده سرعت نمای آن
در هاضمه و دوران دم و تنفس بهم رسیده و استخوانها
قوت میابند اما عضلات بواسطه عدم حرکت
طفل تا مدت زمانی به حالت اولیه
باقی است

زمان درآمدن دندان که در ماه هفتم است آلات
هاضمه بدرجه قوت بهم میرساند که میتوان

بعضی اوقات غذا غیر بطفل خورانید و در این زمان
ترقی آلات بدن باقسام مختلفه ظاهر شود از یکطرف
سرعتی در علامات رشد بهم رسیده و قوه عقلیه از ظلمت
بیرون آمده و در طفل ... پیدا
میشود و از طرف دیگر مختصات صب...
و انانیت از همان زمان شخصیات خود را
بروز میدهد

در این سن امراض به مراتب از سایر ازمنه
زندگی است و این سن را زمان تجربه
و محک نامند و در آن زمان معلوم
میشود که آیا بدن طفل قابلیت و استعداد زندگی را
دارد یا نه یعنی در صورتیکه از عدم مواظبت و
پرستاری تلف نگردد

هوای شهر بواسطه پوشاندن لباس زیاد و حبس کردن اطفال
در اطاقها زیاد مضر بوده و غالباً سبب علیلی مزاج
آنها میگردد بعکس هوای آزاد و خنک و
تازه اعضای بدن را قوت میدهد





